

تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی "

اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران

(اشرف دهقانی)

فهرست عنوان ها :

- ۱- نگاهی به عنوان های کتاب " در جدال با خاموشی " .
- ۲- نماد مبارزه و مقاومت ایران و اثرش (" در جدال با خاموشی ") .
- ۳- تجاربی چند از جنبش انقلابی افغانستان در همین زمینه .
- ۴- مقوله هایی که شکل آنها با مضمون شان در تضاد قرار دارد .
- ۵- نظری هم به زندان در افغانستان .
- ۶- ماهیت زندان .
- ۷- « چرا پدیده ای بنام شکنجه !؟ » .
- ۸- سرکوب و قتل عام ها با توجیحات ایدئولوژیک .
- ۹- توجیه اسلامی جنایات جمهوری اسلامی و توجیه گران " والا قلم " .
- ۱۰- واقعیت مشابهت عملکرد های درون زندان و خارج از زندان .
- ۱۱- علت مشابهت عملکرد ها ، وابستگی به امپریالیسم .
- ۱۲- « چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) »
- ۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد) :
- ۱۴- ریشه یابی پدیده تواب ، گوشه ای از کار و کردار توده ای و اکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن .
- ۱۵- اجمالی از عملکرد " خط " دهنده به حزب توده و اکثریتی در ایران و " حزب دموکراتیک خلق " در افغانستان .
- ۱۶- توده ای و اکثریتی در زندان پلچرخی کابل ، زندانی یا اجنت KGB ؟
- ۱۷- یاران زنده و صحبت باقی :

به : نماد مبارزه و مقاومت ایران رفیق اشرف دهقانی .

جلاد ! (*)

در آن تصویر خونین

- که مَصَوِّر ، " در جدال با خاموشی " رقم زد ،
دیدم :

هزاران نهال و هزاران درخت

فراسوی سیم های خارآگین و سخت

که با تبر و تیشه ای دژخیمانِ معتقد ،

به امر جلالِ قرنِ تجاوز و تسخیر

جلادِ شکنجه وزندان و زنجیر

سری پرشورِ رفیقان ،

سری آزادگان ،

جدا شده از تن ؛

دیدم.

☆☆☆

و ؛ اما

هر درخت ،

نه بسان هر " کرخت "

و هر نهال ،

نه همسان هر " بی حال " (۱)

با هر رگ و ریشه و پنجه ای که دارند در زمین

_ زمین بارورشان _

باری دگر، جوانه زدند .

شاخچه و پُندک و شکوفه

برگ و بار و غنچه ای نورسته ،

و ساقه های سبزینه ای شانرا

کشیدند بزیر نم نم و شب‌نم ی ابر های رنگین

ابر های آبستن ازقهر و کین

که بر خاسته از خشم و خروشِ تفتیده ای زمین

_ زمین آزاده پرورشان _

که : " دهند به رهروان ،
 نوید فتح شبستان " (۲)
 و بنویسند ، بانم نم و شبنم ابر های رنگین
 _ ابر های آبستن از طغیان و شورشِ خونین _
 بر لوح سبزینه برگ های شان :
 جلاد !
 ای هژدهای هزار دهانِ ایران زمین
 که بر خاسته ای از چنبری " نظم نوین "
 مبر گمان ،
 که سرهایمان جدا کرده یی از تن
 ما که سبزه سرشتیم
 ریشه در کوه و کمر داریم .
 ☆☆☆
 جلاد زهر نوش جام شکست
 که می لرزید جام زهرت در دست
 به شمار سیاره های کهکشان
 ننگ بر تو ،
 و نفرین بر " پاسدار " خطت (**)
 ☆☆☆☆☆

پ .رتبیل ۲۸ سپتمبر ۲۰۰۷

(*) - "جلاد" : خمینی . (**) " پاسدار " خطت : خامنه ای

(۱) - " کرخت " و " بی حال " : (آنانی که زمانی از " مبارزه " دم می زدند . آنگاه که قدم شان به غرب رسید ، قلم شان در وصف جمال و کمال مخملباف ها، عبادی ها ، گنجی ها ، مارینا ها این خادمان سرمایه ؛ بر سینه کاغذ کشیده شد . گفتند و نوشتند و برهذیانانشان نام شعر نهادند و هنر را برای هنر خواستند و می خواهند ؛ تا به تاج و کاخ جاویدانگی دست یابند !)

(۲) - شعر از شاعر انقلابی افغانستان زنده یاد داود سرمد است که در زندان مخوف پلچرخ ، در زیر شکنجه های وحشیانه توده ای های شرف باخته افغانستان ، یعنی جلادان خلقی (از فرکسیون " حزب دموکراتیک خلق ") قهرمانانه جان باخت .

زخون خویش خطی میکشم بسوی شفق	چه خوب عاشق سرخی این سرانجام
نوید فتح شبستان دهم به رهروان	سرود رزم پیام آوران شود نامم
عقاب زخمی ام می توانیم گشتن	مگر محال بود لحظه ای کنی رامم
تویی که پشت تو می لرزد از تصور مرگ	منم که زندگی دیگر نیست اعدامم

تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی "

اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران

(اشرف دهقانی)

کبیر توخی (۲۰۰۷/۱۰/۲۶)

نوید خجسته :

چندی قبل نوید خجسته انتشار " در جدال با خاموشی " را یک رفیق مبارز و گرانقدر فدائی بمن داد که موجب شغف و سرورم گردید . بیتابانه منتظر دستیابی آن کتاب بودم که همان رفیق شفیق این اثر بسیار ارزشمند ورهگشاه را در اختیارم قرار داد. در وهله نخست روی جلد هر کتاب توجه بیننده را به خود معطوف می دارد . در روی جلد ، عکس رنگه گورستان مبارزان حماسه آفرین و گلگون کفنان و بی کفانی آغشته به خون " بهشت زهرا " و " گلزار خاوران " به چاپ رسیده ، که خاموشی سنگین و سکوت گورستان های در خون غلتیدگان و در خاک سیه مدفون شدگان را در اذهان متبادر میکند که به خاطر آزادی و دموکراسی و بر ضد ظلم و استبداد و استثمار طبقات حاکمه ی وابسته به امپریالیزم سرسبز دادند و سیر سرخ نه ؛ اما در پشت جلد، تصویر رنگی گویایی دیده میشود که سروده ی اهدا شده به نویسنده کتاب مفهوم آنرا نیز در خود جا داده است .

۱- نگاهی به عنوان های کتاب " در جدال با خاموشی " :

" در جدال با خاموشی" که ۷۲۹ صفحه را احتوا کرده ، و با فانت "تهوما" و با فاصله بیشتر میان دو سطر - که مطالعه آن چشم را ادبیت نکند - چاپ شده ، درازی آن تقریباً ۲۱ سانتی متر، بر آن ۴ اونیم سانتی متر و ضخامتش به ۳ و نیم سانتی متر می رسد.

بر بالای خط های افقی طرف راست صفحات ، عنوان اصلی کتاب "در جدال با خاموشی" و بر بالای خط های افقی طرف چپ ، عنوان های متن جلب توجه می نماید. زیر نویس ها در پائین صفحات با گذاشتن علامه ستاره ، تشریح شده ، و توضیحات هم بعد از پایان کتاب آمده است . متعاقب آن ضمایم جلب توجه می نماید. در پی آن منابع و مأخذ چاپ شده است . بعد آن ، فهرست اعلام (رهنمای نامها) دیده می شود.

از آنجایی که اکثر خوانندگان پیش از دستیابی کتاب علاقمند فهمیدن فهرست عنوان های آن اثر می باشند ، بگذار برای آن عزیزانی که تا کنون این اثر را از نزدیک ندیده اند ، فهرست عنوان های آنرا در ذیل درج نمایم :

نویسنده ی " در جدال با خاموشی" بعد از طرح فهرست و درج سه پیکره : [۱- "سخنی با خواننده " ، ۲- "قدردانی و توضیحی کوتاه" ، ۳- "در جدال با خاموشی در یک نگاه کلی "]؛ اثر را در سه بخش تقسیم کرده است :

بخش اول (" تفاوت ها و شباهت های زندان در دو دهه ۵۰ و ۶۰ ") عنوان یافته ؛ فصل اول (" چرا شکنجه ") به پیکره های : ۴ - " چرا پدیده ای بنام شکنجه ! " ؛ ۵ - " اعمال شکنجه با هدف های

گونگون" ؛ ۶- " شکنجه در خدمت ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه " تقسیم گردیده و به هر کدام طی صفحاتی پرداخته است .

فصل دوم (" سرکوب و شکنجه در دو رژیم ") همچنان به پیکره های ۷- "سرکوب زندانی سیاسی ، جلوه ای از مصاف جمهوری اسلامی بامردم" ؛ ۸- " یک درس تاریخی از آنچه گذشت " ؛ ۹- "شیوه ها و وسایل شکنجه بدور از اهاله ایدئولوژیکی - مذهبی" ؛ ۱۰- "به کار گیری آخرین تجارب ساواک در شکنجه گاههای جمهوری اسلامی" ؛ ۱۱- " بازهم در مورد مسایل زمینی در دو دهه" ؛ ۱۲- "به کمال رسیدن ننگ ها و جنایات شاهنشاهی در جمهوری اسلامی" تقسیم شده و هر کدام محتوای خود را طی صفحات ارائه کرده است .

بخش دوم " شرایط زندان ، انعکاسی از شرایط حاکم بر جامعه - زندان در دهه ۶۰ " عنوان شده ، در زیر آن فصل اول (" استقرار در میان خون و جنایت ") به پیکره های ۱۳- " نسلی از انقلاب در چنگال ضد انقلاب در زندان " ؛ ۱۴- "لمین ها ، در نقش گردانندگان زندان در دهه ۶۰ " ؛ ۱۵- "جمهوری اسلامی و جنایاتی که در توصیف نمی گنجد" ؛ ۱۶- " ضد انقلاب در برابر مقاومت مبارزین زندانی " ؛ ۱۷- "سلول های انفرادی گوهر دشت " ؛ ۱۸- " تخت ها ، تابوت ها" یا... " تقسیم شده است .

در فصل دوم (" زندان و جامعه ") پیکره ۱۹- " تصویر زندان ، تصویر منطبق با اوضاع جامعه" و ۲۰- " زندان و جامعه - سرکوب با توجیهات ایدئولوژیکی" .

فصل سوم (" توابع پدیده ای نوظهور ") مشتمل بر پیکره های ذیل می باشد : ۲۱- "شمه ای از وضعیت بند ها قبل از شکل گیری توابع" ؛ ۲۲- " توابع ، پدیده ای نوظهور در زندان " ؛ ۲۳- " شکل گیری پدیده توابع و مراحل تکاملی آن " ؛ ۲۴- توابع های تاکتیکی ! یا تاکتیکی که توابع ساخت " ؛ ۲۵- "توابع های جمهوری اسلامی ، فراتر ... " ؛ ۲۶- " الف - توابع در حوزه کار های عملی" ؛ ۲۷- " ب - توابع در حوزه کار های نظری " ؛ ۲۸- نمونه هایی از اعمال توابع در بند های عمومی " ؛ ۲۹- " چهره دیگری از توابع (توابع مخفی) " ؛ ۳۰- " سرنوشت توابع در دهه ۶۰ " ؛ ۳۱- " نقش توابع در ایجاد شرایط خشونت بار در بعضی شهر ها " .

بخش سوم « زندان، عرصه ای از نبرد طبقاتی » عنوان یافته در ذیل آن فصل اول (« مقاومت و مبارزه ») پیکره های ۳۲- " مقاومت و مبارزه در زندان" ؛ ۳۳- " مبارزه و مقاومت در دوران بازجویی" ؛ ۳۴- " پایداری و ایستادگی در جهنمی زمینی" ؛ ۳۵- " مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در اوایل دهه ۶۰ " ؛ ۳۶- " بند ۸ ، بند تنبیهی زنان در قزل حصار ، یک نمونه " ؛ ۳۷- " مبارزه و مقاومت در اشکال دیگر " ؛ ۳۸- "چگونگی مقاومت در دوره حاکمیت توابع در زندان " ؛ ۳۹- " مبارزه در دوره افول حاکمیت توابع در بند ها " ؛ ۴۰- " تداوم مبارزه زندانیان سیاسی در دوره حاکمیت جناح منتظری در زندان ها " ؛ ۴۱- نمونه هایی از مبارزه زندانیان سیاسی در سال ۶۴ " ؛ ۴۲- مبارزه در زندان از سال ۶۵ تا فاجعه سال ۶۷ " مشاهده میشود .

در پی آن فصل دوم (" قتل عام زندانیان سیاسی ") پیکره ۴۳- " شکست رژیم در مقابله با شکست ناپذیری زندانی انقلابی" ؛ ۴۴- " فاجعه سال ۶۷ و رویدادهای پیش از آن " ؛ ۴۵- " تعمقی بر دلایل قتل عام زندانیان سیاسی " و ۴۶- " فاجعه سال ۶۷ و اختلافات تاکتیکی سران جمهوری اسلامی " ملاحظه می شود .

در تحت فصل سوم (" فرجام سخن ") پیکره های ۴۷- " زمستان" بر نگشت ! " ؛ ۴۸- " « » ایدئولوژی" و توجیه جنایت « ؛ ۴۹- " توضیحات" و از پیکره ۵۰ تا ۵۵ " ضمیمه " ها عنوان شده ؛ و

پیکره ۵۶- " منابع و مأخذ " (از صفحه ۷۰۸ تا ۷۱۳ را در بر گرفته) و ۵۷- " راهنمای نام ها " از صفحه ۷۱۴ تا صفحه ۷۲۹ که پایان صفحات کل کتاب را اعلام می دارد؛ درج شده است .

{ این قلم در همین نوشته ، عنوان های اثر را که طور مسلسل تذکر داده ، به همین منظور آنها را با شماره (از ۱ تا ۵۷) " پیکره " بندی کرده است . }

در متن ، تصویری مبارزان انقلابی اعدام شده ، شکنجه شده ، تصاویری از داخل زندان ، از زحمتکشان و بسا تصویر هایی که حتی از تماشای آنها بیننده بی تفاوت و سیاست گریز نیز دچار دگرگونی و نفرت شدید شده خواهان سرنگونی نظام اسلامی بی مقدار و وابسته به امپریالیزم می شود .

اشعار شعرای انقلابی هر کدام (در متن اثر) در جایگاه شان به درستی قرار داده شده ، که در این برانگیزانندگی و تهیجات و خلق خوی از انزجار ، نفرت و خشم مقدس طبقاتی علیه دشمن وحشی - که لنین بزرگ بار ها بر آن تأکید ورزیده است - نقشی در خور توجه داشته و به خواننده انگیزه مبارزه بر ضد ظلم و ستم و استعمار رژیم جمهوری اسلامی وابسته به سرمایه امپریالیستی را القا می نماید .

این کتاب ، چون گلوله آتشی است که درنگی - هر چند گذرا - بدان ، حتی قلب سنگواره شده های سیاسی را نیز گرما بخشیده ، آنان را به تفکر و اقدام می دارد . در رساترین کلامی با مسئولیت ، میتوان نوشت : این کتاب ارزشمند که با قطع و صحافت مرغوب و زیبا از چاپ برآمده است ، در واقع امر فانوسی روشنی را ماند که در پرتو آن نسل های امروز و فردای ایران - افغانستان ، تاجکستان ، منطقه و ... (که به خاطر رفاه و آسایش انسان نوین و آزاده ، یعنی به خاطر امر رهائی بشریت از یوغ خونچکان سرمایه می رزمند و خواهان جامعه بدون مالکیت خصوصی ، بدون زندان و شکنجه و اعدام و بدون طبقات حاکمه خون آشام و دولت های وابسته و دست نشانده و بدون امپریالیزم می باشند) اشکال و شگردهای توطئه ، خدعه ، نیرنگ ، تشنت و آشفته فکری در عرصه های مختلف و بطور اخص در زندان ها را که توسط دشمن طبقاتی و حامیان جهانی آن یعنی امپریالیزم بکار گرفته می شود ؛ به زود ترین فرصت ممکنه درک کرده ، بی ضرر و بی اثر نموده می توانند .

۲- نماد مبارزه و مقاومت ایران و اثرش (" در جدال با خاموشی ") :

رفیق اشرف نویسنده کتاب در " جدال با خاموشی " که خود در زمان تسلط سلطنت شاهنشاه دیکتاتور وابسته به امپریالیزم امریکا در رابطه با سازمان پر افتخار " چریکهای فدایی خلق ایران " آنروز گرفتار و زندانی شده بود ، و در برابر شیوه های بازجویی و شکنجه های جسمی و روانی که محصول تجارب چندین دهه ی سازمان سیا و مولود خبیثه ی آن ساواک در آن شرایط اختناق و پیگرد و شکنجه و زندان بود ، نه تنها سرفرازانه تاب آورد و مقاومت نمود ؛ بلکه با فرار از زندان ، دژبانان ، بازجویان ، دژخیمان و در مجموع کل نظام شاهنشاهی را - که حتی در منطقه مداخله نظامی می کرد - در سطح جهان به شدت تحقیر و توهین کرد و با فرار تاریخی اش از آن سیاهچال مخوف به نماد مبارزه و مقاومت در میان خلق اش تثبیت هویت نمود ؛ با همین تجارب و پشتوانه مبارزاتی بی نظیر از یکطرف و از جانب دیگر جمع آوری کتاب ها ، مجلات ، مقالات ، اسناد و اوراق منسجم و پراکنده ، مربوط به زندان های دهه ۵۰ و دهه ۶۰ - با آنکه دید و تفکر نویسندگان بر تحلیل و ارزیابی شان در نشرات یاد شده کم و بیش حاکم بوده - و مطالعه نقادانه و موشکافانه اینهمه نشرات به مشکل دستیاب شده و قبول زحمات تماس با وابستگان زندانیان اعدام شده و آنانی که از زیر ساطور جلادان هر دو دولت وابسته و منفور ، رهائی یافته اند [البته در عالم پراگندگی ایرانیان پناهنده در سراسر جهان] و جمع بندی مطالب و گفته های آنان با حفظ اصل امانت داری و مبرا از اشکال حب و بغض شخصی و سیاسی ، در این اثر به مثابه فاکت های عینی و ملموس جا داده شده و سر انجام محتوای علمی تنظیم شده این کتاب را شکل " در جدال با خاموشی " داده است . بنابراین می توان گفت که در تاریخ جنبش انقلابی ایران در نوع خود

نخستین باریست که چنین اثری پرارزش و رهگشا در رابطه با دولت دست نشانده و وابسته ، زندان ، شکنجه ، تواب و.... در هر دو دهه بیرون داده شده است .

۳- تجاری چند از جنبش انقلابی افغانستان در همین زمینه :

تاکس دستی بر آتش نداشته باشد از سوزش و سوختن چه می داند!؟

این قلم که خود با قید ۱۶ سال در زندان مخوف پلچرخ کابل (در هنگام تجاوز ارتش شوروی سابق بر افغانستان (که هم اکنون امپریالیزم امریکا و شرکا این سرزمین را در اشغال داشته و خلق تسلیم ناپذیرش را در اسارت دارند) ، محکوم شده بود . در تداوم هشت سالی که در زندان بود { بر طبق قانون رهایی زندانیان سیاسی ناشی از " مصالحه ملی" ؛ دولت دست نشانده شوروی به ریاست دکتر نجیب (دیو خون آشام خاد) ، زندانیانی را که نصف مدت حبس شانرا سپری کرده بودند رها کرد { ؛ همانند سایر زندانیان آگاه و رسالتمند ، با زندان و شرایط نهایت وحشتناک آن پیهم در حال مبارزه قرار داشت . سر انجام کوله بار روز تا روز سنگین و سنگین تر ، آتشین و آتشین تر تجربیات و دست آورد هایش را از آن "دوزخ استعمار" در ازای تحمل اشکال زجر و شکنجه های جسمی و روانی و در بدل از دست دادن هشت سال زندگی اش ؛ به بیرون از زندان انتقال داد .

به نسبت پایین بودن سطح جنبش و محدودیت های تکنیکی در افغانستان ، با تأسف که ما در گذشته (آنگاهی که رژیم شاهی به جمهوریت استحاله نکرده و تضاد ها حدت بعدی خود را نداشت) از مواد ارسالی شامل نوشته ها ، تجارب و مبارزات رفقای چپ انقلابی ایران استفاده کرده ایم . همیشه از آثار ارزشمند و آموزنده کمونیست های ایران و تجارب گرانهای جنبش انقلابی ایران استفاده میکردیم ؛ از طرق و راه های مختلف آثار و کتب چاپ شده سازمان های انقلابی ایران را دستیاب می نمودیم ؛ بگونه مثال دفاعیه زنده یاد خسرو روزبه کتاب دست هر جوان مشتاق مبارزه بود . بعد ها " حماسه مقاومت " اثر رفیق اشرف دهقانی کتاب روی دست هر پیر و جوان شامل هر هسته ، محفل ، گروه و سازمان چپ انقلابی افغانستان بود .

آثار ترجمه شده توسط مبارزان ایرانی از مارکس، انگلس ، لنین ، استالین و صدرمائو و سایر شخصیت های برجسته جنبش بین المللی کمونیستی گرفته تا آثار ادبی از نویسندگان کمونیست و دموکرات های انقلابی ایران و سایر کشور ها ی جهان را به اشکال مختلف بدست می آوردیم

به بیان دیگر افاده مطلب نمایم که ما از مواد چاپ شده اوراق و نشرات و ده ها جلد کتاب تألیف شده از نویسندگان های چپ ایران ویا ترجمه شده از منابع چپ خارجی توسط مترجمین انقلابی کشور ایران بهره برده ایم .

زمانی هم بحرانهای اجتماعی و جابجایی طبقات حاکمه وابسته، یکی به جای دیگر در (افغانستان فرا رسید : داود خان به مجوز اتحاد شوروی کودتایش را عملی ساخت ؛ در مرحله بعدی تکانهای مخرب کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط توده ای های افغانستان ("حزب دموکراتیک خلق" که هزاران تن رادر زندانها و صدها هزارتن را در خارج زندان وحشیانه بقتل رساندند) ؛ و " مرحله تکاملی آن " یعنی تجاوز عریان و مستقیم ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان ؛ در واکنش به آن ، جنگ مردم آزادی خواه ما علیه این تجاوز ؛ به ادامه آن سلطه خونبار دولت دست نشانده ؛ کثرت زندانیان سیاسی و سرکوب آنان در زندانها ؛ و کشتار های دسته جمعی هزاران تن در پلیگون ها (که هم اکنون گور های جمعی این قتل عام ها در چند ولایت یعنی استان کشورکشف و برملا شده است) زیر نظر مستقیم اعضای KGB ؛ و قتل اسیران گرفتار شده توسط قوای اشغالگر شوروی در پایگاههای نظامی آنها در افغانستان ، تهاجم باند های اسلامی و کشتار مردم در زندان ها توسط این جنایتکاران شرف باخته قبل از

به اصطلاح سقوط دولت پوشالی نجیب الله جلال خاد؛ جنایات عجیب این باند ها در زندان ها و خارج از آن بعد از تسخیر کابل؛ و پله تکاملی آن یعنی حاکمیت طالبان وحشی ساخت امپریالیزم امریکا که زمینه را برای تجاوز عربان خالق امپریالیستی شان فراهم نمودند، سبب شد که هر کدام از عناصر چپ خاصاً چپ انقلابی افغانستان برداشتهای خود را از مراحل مختلف این شرایط خونبار داشته و نتایج چنین تجاربی که در واقع امر، محصول کودتا ها، تجاوزات، گرفتاری ها، بازجویی ها توسط "ضبط احوالاتی ها"، "کامی ها"، "اگسائی ها"، "خادی" های دولت دست نشانده و بازجویان شوروی، خادی های باند های اسلامی، جنگهای ارتجاعی فی مابین این باند ها، همینطور پولیس های مذهبی طالبان وحشی؛ جاسوسان دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا (دولت کرزی) و بازجویی مستقیم زندانیان افغان توسط امریکایی ها در پایگاههای نظامی شان در افغانستان، اشکال شکنجه و تجاوز و قتل عام ها (در داخل و خارج زندان های شان) مقاومت و مبارزه مردم و فرزندان سربه کف شان در جبهات جنگ مقاومت و در زندان ها و بسا موارد مهم دیگر که کشته شدن تقریباً یک میلیون و نیم مردم زحمتکش ما پایان آن نمی باشد را با جنبش انقلابی ایران و جهان در میان بگزارند. باشد با انتقال این تجارب حد اقل دین مان را در قبال جنبش چپ انقلابی جهان ادا کرده باشیم (نشرات مجله ها و برقراری سایت ها مؤید این امر بوده می تواند).

۴- مقوله هایی که شکل آنها با مضمون شان در تضاد قرار دارد:

بگذارید متواضعانه از خوانندگان گرامی بخواهم تا اجازه دهند از متن داخل حاشیه شده در قالب چند جمله کوتاه به مقوله زندان پرداخته، در پی آن راجع به زندان در افغانستان اشغال شده توسط امپریالیزم امریکا و شرکا چند سطری هم رقم زنم. مسلماً متعاقب آن به گوشه ای از متن بسیار ارزشمند و بلند؛ متهیج و احساس برانگیز و آموزنده ی "در جدال با خاموشی" از نماد مبارزه و مقاومت ایران رفیق اشرف دهقانی، طور بسیار فشرده پردازم؛ زیرا مشکل صحتی و فرصت زمانی و مهمتر از آن اشغال مبارزاتی، برابری امکان پرداختن به همه یی متن آموزنده این اثر پرمحتوا و مورد نیاز جنبش کمونیستی کشور ایران و... را نمی دهد. و اما آنچه که برایم ارزیابی آن در خور بیشترین اهمیت می باشد، به طور بسیار فشرده به آن خواهم پرداخت. عجلاناً آنچه از مقوله (و مقوله هایی که محتوای آن با اشکال شان در تضاد قرار دارند) در ذهنم خطور نموده در اینجا تذکار آنرا مفید می دانم: تمام مقولات و واژه ها از خود معانی و مفاهیمی دارند. این معانی و مفاهیم در فرآیند کار و کردار اجتماعی انسان پوینده و جوینده جان گرفته، بیان مختص و مشخص و یا عام و کلی را در قالب کلمات گنجانیده، به وسیله ی همان قالب ها، واقعیت های روینده، یا میرنده را متجلی ساخته اند. یا به بیان دیگر، کلی ترین مفاهیم و معانی که در جریان یک علم تدوین شده، اساس و بنیاد آن علم را تشکیل داده، به ارتقا و تعالی بعدی و آتی آن خدمت کرده بتواند، شکل مقوله بخود می گیرد. به طور مثال در علم فزیک: قوه، مدار، مرکز، فرار، جاذبه و...؛ در علم اقتصاد: کالا، ارزش، ارزش اضافی، ارزش مصرفی، کار اجتماعاً لازم و...؛ در علم سیاست: دموکراسی، دیکتاتوری، کاپیتالیزم، سوسیالیزم، تئوکراسی، سکولاریزم و...؛ در علم روان شناختی: به خودآئی، خویش جدا سازی، خویش اندودی، عقده، حقارت و...؛ در علم حقوق اداره: "محکمه"، "زندان"، "حبس تعلیقی"، "حبس ابد"، "حبس طویل"، "حبس قصیر"، "تبعید" (در داخل و یا در خارج از کشور)، "پارچه ابلاغ" (سند آگاهی مدت حبس زندانی) و... .

نهاد ها و موسسات خادم (به هر طبقه ای که تعلق گیرند) بر مبنای هر ایدئولوژی و سیاست و یا هر علمی که بیخ و بنیاد گرفته باشند، کلی ترین مفاهیم خود را توسط مقولات و واژه های همان علم - در اندک لحظه - در ذهن خواننده یا پژوهشگرانی که کم یا بیش در مورد آن اطلاعاتی دارند؛ به تصویر می کشند؛ اما مقولات و واژه هایی هم هستند که ظاهراً بازتاب محتوای درونی خود بوده؛ مگر در ماهیت امر، واقعیت هایی را در بطن خود حمل می نمایند که با جوهر اصلی شان در تعارض و تقابل دایمی قرار می داشته باشد. یا به کلام دیگر مضمون مقوله ی متضاد خود را حمل می نمایند؛ همانند مقوله "ملل

متحد" (در اصل این مقوله فریبنده ، وحدت نماینده طبقات حاکمه کشورها یعنی دولتها بوده نه وحدت ملت ها در یک موسسه ، که میشود موسسه " دولت های متحد " بدان اتلاق کرد) و یا مقوله " ثواب " که بعداً بدان خواهم پرداخت .

زندان هم در مؤلفه دولت ، که خود موسسه ای است برای سرکوب طبقات زحمتکش و بهره ده ، قدیمی ترین مقوله بوده ، همپای مالکیت خصوصی و حراست از آن شکل گرفته ، خود در روند تکامل و تحکیم مناسبات ابتدائی وساده ، پیچیده و پیچیده تری مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ، زایشگر بسا مقولاتی دیگر بوده است. مثل "پیگرد مظنون" ، " مجرم " ، " گرفتاری " ، " تلاشی " ، " الچک " (دست بند) ، " زولانه " (دو حلقه آهنی در پای محبوس و انتهای دوزنجیری که به حلقه دو پا وصل شده بدست زندانی داده میشود) ، " مستنطق " (بازجو) ، " شکنجه " ، اشکال شکنجه مانند : " تابوت " ، " قبر " ، " قیامت " ، " قین " و " فانه " ، " تیل داغ " ، " کوتاه قفلی " (سلول مجرد) ، " اتاق عمومی " ، " پایواز " (کسی که برای زندانی لباس و آشپای مورد احتیاج وی را می آورد) ، " روز پایوازی " یا " روز ملاقاتی " ، " مرخصی " ، " قید ابد " ، " قید ... " ، " قید تعلیقی " (مجرم بعد از محکمه زندانی نمی شد به محض اندکترین اشتباه دو باره گرفتار شده و مدت قید تعلیقی را باید سپری میکرد) ، و بسا مقولات دیگر که در ارتباط با " زندان " در ایران و افغانستان و ... شکل گرفته اند .

۵- نظری هم به زندان در افغانستان :

محتوای درونی مقوله " زندان " در طی قرون و اعصار متمادی سیر حرکت تکاملی داشته است ، در درازنای تاریخ پر فراز و فرود ، کند و تند بشر، هر رژیمی که جای رژیم قبلی را اشغال کرده است ، در مورد ارتش و زندان ، یعنی در تحکیم و تکامل این دو ، توجه خاصی مبذول داشته ، دربی بر درب هایش ، قفلی بر قفل هایش ، دیواری بر دیوار هایش ، نگهبانی بر نگهبانانش ، دژخیمی بر دژخیماناش سلولی بر سلول هایش و ... ؛ افزوده است .

من خود طی سالیان متمادی به مثابه یک زندانی، ناظر دور و نزدیک تعمیر و تجهیز بیشتر زندان ها در چند تغییر شکلی نظام های دولتی بوده ام : کودتای داودخان در ۲۶-۴-۱۳۵۲ که به مجوز اتحاد شوروی پیاده شد و ظاهرشاه را از قدرت برکنار نمود. در نخستین گام بخشی از توجه رهبر آن به زندان متمرکز گردید. به علاوه شماری از زندان ها در کابل من جمله زندان معروف و قدیمی " دهمزنگ " کابل آغاز به اعمار زندان وسیع الساحه جدید و مخوف در منطقه ای بنام پلچرخ نمود که به نام " زندان پلچرخ " مسمی گردید. کار تعمیر آنرا بامصرف بیشتر از ۵۰۰ میلیون افغانی (که بتناسب کل بودجه دولتش که در سال مالی ۱۳۵۴ بالغ بر نزده میلیارد و تقریباً دو صد ملیون افغانی می شد ، رقمی بود هنگفت) ، تقریباً تکمیل کرده بود که به دستور و مداخله اتحادشوروی توسط توده ای های افغانستان یعنی " حزب دموکراتیک خلق " کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت گرفت . رئیس دولت ، که به جانب غرب متمایل شده بود (به گونه مثال: شاه ایران در ملاقاتی با نماینده خاص داود خان وعده پرداخت دو میلیارد دالر را بخاطر پیشبرد پروژه راه آهن به افغانستان داده بود) بنا به دستور KGB با تعداد زیادی از اعضای خانواده اش در جریان مقاومت مسلحانه در ارگ ریاست جمهوری ، توسط نظامیان فرکسیون " خلق " به قتل رسیدند .

توده ای های افغانستان (فرکسیون خلق) بخشی از کار نا تمام این زندان بزرگ را انجام داده بودند که فراکسیون "پرچم" - که رابطه بسیار صمیمانه با برادران تنی شان یعنی توده ای های ایران و اکثریتی های آن داشتند و هم اکنون دارند - به یاری ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی به قدرت رسیدند . اینها هم بعد از اشغال زندان پلچرخ یکی از اتاق های عمومی منزل اول بلاک دو زندان را به "کارگاه صنعتی" تخصیص دادند و کار سیستم آبرسانی آن را آغاز نمودند. درب و پنجره های اضافی که توسط زندانیان تسلیم شده ساخته می شد . در آن تعبیه کردند و " کوتاه قفلی " یعنی سلول های مجرد در گوشه و

کنار این زندان اعمار نمودند، و... همه بی این کار به رهنمائی انجیران (مهندسان) تسلیم شده (در واقع توابع شده، البته نه به مفهوم توابع در زندان های ایران)؛ صورت پذیرفت.

امپریالیزم امریکا بعد از تجاوز و اشغال افغانستان، علاوه بر اینکه در چند پایگاه نظامی در داخل کشور زندان ساخت، که بزرگترین و مخوف ترین آن در پایگاه نظامی بگرام نزدیک به کابل اعمار گردید (زندانیان گوانتانامو هم در زندان همین پایگاه انتقال داده شدند) توجه خاصی به زندان معروف "پلچرخ" نمود. یک بار با مصرف (هزینه) یازده (۱۱) میلیون دالرامریکایی بلاک چهار آنرا - که قبلاً به زندانیان جنایی اختصاص داده شده بود - مطابق معیار های مدرن بازسازی نمود. در پی آن با مصرف هفده (۱۷) میلیون دالر دیگر، بخشی جدیدی در داخل چهار دیواری این زندان وسیع الساحه اعمار کرده است که بیش از ۳۰۰ سلول دارد و با مدرنترین آلات و ادوات حفاظتی و... مجهز می باشد، تا زندانیانی را که در پایگاه نظامی گوانتانامو و در پایگاه نظامی بگرام محبوس اند، به همین بلاک تازه اعمار شده و سایر بلاک های آن انتقال دهند.

۶- ماهیت زندان :

باید تذکار داد که زندان به مثابه دهان و دندان قوه قهریه دولت (من جمله جمهوری اسلامی ایران که در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی رقبای زیادی در جهان ندارد) عمل کرده، زندانی را در هر لحظه زود گذر ده ها بار می جود، تا خوردش نموده، و سراپا مطیع و فرمانبردارش سازد. در چنین حالتی صرفاً زندانیان آگاه، مقاوم و سرسپرده ی مردم شان هستند که چون دانه های الماس می درخشند، نمی شکنند و خورد نمی شوند. و بسان صخره های کنار ساحل در برابر شلاق موج های خون افشان به خود نمی پیچند و سر تعظیم و تسلیم، در پیشگاه شکنجه گران مزدور و شرف باخته - این خادمان بی مقدار سرمایه جهانی؛ خم نمی کنند.

در اصل میتوان گفت که زندان خود یکی از محراق های بسیار بسیار بهم فشرده ی سیاسی - استخباراتی (ما افغان ها در عوض واژه اطلاعات کلمه استخبارات را به کار می گیریم) بوده که دولت ها مخالفین شانرا در آن محل، هر آن و هر لحظه تحت نظر داشته، حاکم بر سرنوشت آنان می باشند. می کوشند که با قید و نظم بسیار شدید و غیر قابل باور (غیر قابل باور حتی برای قلم به دستانی سطحی نگر و ساده اندیش) و دسپلین استخوان شکن و غیر انسانی؛ تمامی حرکات و سکانات، ادا و اطوار، چگونگی گپ زدن و نگاه کردن، ایستادن و نشستن، حتی خوابیدن و در خواب حرف زدن و به دستشویی رفتن زندانی را نیز (شدیداً) تحت نظر داشته، در واقع امر تمامی عادات و کردار وی را مطابق دستور العمل های وضع شده ی آن "بالایی ها"؛ تغییر دهند. و زندانی را از خودش از اندوخته های علمی اش و هول انگیزتر و مدهشتر از آن، از فرزند، همسر، پدر و مادر و عزیزانش بیگانه سازند. زندانیان آگاه، دلیر، متعهد، مبارز، آزاده و شدیداً متنفر از رژیم، چون خسرو روزبه ها، اشرف دهقانی ها، سعید سلطانپوری ها، وارطان ها، اشرف فدایی ها، محمود محمودی ها و... (و در افغانستان: لیب ها رستاخیز ها، سرمد ها، مجید ها، بهمن ها، مسجیدی ها و...)، در این عرصه ی بسیار بهم فشرده هم از مبارزه بر ضد رژیم دست نمی کشند، و نمی گذارند که مشاورین و متخصصین شکنجه و روانشناسی، آنانرا از خویشتن خویش جدا سازند. زندانیان معتقد و باورمند به امر رهائی انسان از اشکال ظلم و تعدی و تجاوز و استثمار و استعمار و چنگال سیاه دین و مذهب، این شکل مبارزه را در آن جو مدهش و مرگبار، مقدم بر همه ابعاد آن، در نظر می گیرند. و زندان را به جبهه جنگ تعرضی، بی امان و پیگیر، برضد دشمن طبقاتی و وابسته به امپریالیزم؛ تبدیل می نمایند.

۷- «چرا پدیده ای بنام شکنجه؟!»:»

نویسنده بحث علمی اشرا روی همین عنوان تمرکز داده می نویسد :

« معمولاً در برخورد به شکنجه (واضح است که در اینجا شکنجه زندانی سیاسی مطرح است و در این محدوده نیز در مورد "شکنجه" بحث می شود) جنبه های احساسی و عاطفی قضیه بیشتر مورد توجه قرار می گیرد ؛ به عبارت دیگر توجه ها بیشتر به حد وحشی گری شکنجه گر و درد و عذاب شکنجه و چگونگی مقاومت زندانی جلب می شود . اما ، اگر قرار باشد شناخت علمی از واقعیت های تاریخی را توشه راه مبارزاتی خود سازیم ، باید در تجزیه و تحلیل شرایط زندان های ایران ، خود این پدیده را به طور علمی بررسی نمائیم و آن را نه به مثابه یک امر ایستا که گویا از اول وجود داشته و تا ابد نیز وجود خواهد داشت بلکه در ارتباط با شرایط مبارزه طبقاتی و با تحولات آن مورد توجه قرار دهیم. بنابر این قبل از هر چیز لازم است که ما در مورد چرایی پدیده شکنجه و هدف های کوتاه مدت و دراز مدتی که رژیم های دیکتاتور از اعمال آن تعقیب می کنند ، تعمق کنیم . با مد نظر گرفتن این موضوع ، در اینجا مطلب را از تأمل روی خود پدیده "شکنجه" آغاز میکنم »

نگارنده اثر " در جدال با خاموشی" با تبحری که در شناخت پدیده ها دارد ، بعداً بافت های روی هم انباشته واقعیت های باز نشده را گشوده به این نتیجه می رسد که "عوامل ریشه ای" حتی تعیین کننده چگونگی و حد شکنجه می باشند و کاوشگر نباید تنها یک ایدئولوژی و سیمای حکومتی را دال بر اعمال شکنجه و یا چگونگی آن تصور نماید و یا در شکل بدتر آن افراد خاصی در قدرت دولتی را مسبب شکنجه بشناسد.

نویسنده که به رهنمود فشرده لنین " دیالکتیک : مطالعه تضاد ها در جوهر اشیا است " یعنی به شگرد و شیوه های شناخت دیالکتیکی در شکافتن پدیده ها عمیقاً باورمند است، درنگ و ایستایی ، تسریع و شتاب ، دگرگونی و استحاله در یک سخن تمامی اثرات و فعل و انفعالات کلیه جهات ممکنه پدیده های مورد کاوش را بالای یکدیگر شان ، در برش زمانه های مختلف تاریخی با شکلیابی یک کاوشگر کمونیست سنجش نموده ، یعنی پدیده های داخل زندان ها را در ارتباط باحوادث و رخداد های سیاسی ، نظامی ، اقتصادی خارج از زندان ها مورد ارزیابی (که استنتاج از آن نیاز مبرم مبارزه طبقاتی در شرایط حد نهائی وحشیگری های رژیم جمهوری اسلامی علیه توده های مظلوم و شدیداً استثمار شده ایران از یکجانب و از جانب دیگر درنده خویی و بی حیایی امپریالیزم امریکا در تجاوز بر افغانستان و عراق ؛ می باشد) قرار داده می نویسد :

« اصولاً باید بدانیم که شکنجه نیز به مثابه یک پدیده در جامعه ، همانند هر پدیده اجتماعی دیگر بر یک زمینه مادی استوار است . به همین خاطر هم کمونیست های راستین که ماتریالیست می باشند و باید ماتریالیستی به مسایل می نگرند ، همواره سعی میکنند دلایل مادی وجود شکنجه در یک جامعه را هر چه مشخص تر و عینی تر به توده ها بنمایانند. »

و در زیر عنوان " چرا پدیده ای بنام شکنجه " نویسنده برداشت عملاً شکل گرفته یعنی محتوای سیاسی - اقتصادی مقوله شکنجه را اینطور بیان می نماید :

« شکنجه ، ابزاری در دست حکومت های مدافع طبقات استثمار گر می باشد که آنرا در مورد کسانی که بر علیه ظلم و ستم حاکم بر جامعه به پا خاسته اند- چه در مورد روشنفکران انقلابی و چه در مورد توده های آگاه و مبارز - به کار می برند. (هر چند در چنین جوامعی بزه کاران اجتماعی نیز مورد شکنجه قرار می گیرند) . بنابر این ، شکنجه به وضوح مخصوص جامعه ای است که پایه هایش بر ستم و استثمار بنا شده است. در چنین جامعه ای ، شکنجه جهت بازداشتن روشنفکران و توده ها از مبارزه ، یک الزام است ؛ " ضرورتی" است اجتناب ناپذیر . در حقیقت ، شکنجه همواره با سیستم های مبتنی بر استثمار و بهره کشی در جامعه همزاد و همراه بوده است . »

و در جای دیگر از این بحث ، علت وجودی ، یعنی واقعیت های این پدیده را به ارزیابی گرفته بعداً در رابطه با شکنجه و زندان در سالهای ۵۰ و ۶۰ اضافه می نماید :

« با توجه به چنین واقعیت هائی اکیدا لازم است که ما در برخورد مشخص با شکنجه و زندان در ایران در سال های دهه ۵۰ و ۶۰ ، شرایط مبارزاتی حاکم بر جامعه در آن دوره ها را مورد مذاقه قرار دهیم، ضمن آنکه تفاوت های شکلی و لفافه های ایدئولوژیکی خاص هر یک از رژیم های شاه و جمهوری اسلامی - که مسلماً به نوبه خود در این رابطه تأثیر گذار بوده و حتی در چگونگی وضعیت زندان ها نقش مهمی ایفا کرده اند - را نیز مد نظر و توجه خود داریم. » .

در پایان این پیکره ، تحلیل همه جانبه و شفافی از شرایط متفاوت (دوره حکمرانی شاه دیکتاتور و دوره خیمنی جلا و خلف وحشی وی خامنه ای) داده شده است .

۸- سرکوب و قتل عام ها با توجیهات ایدئولوژیکی :

درفصل دوم (" زندان و جامعه ") در ذیل پیکره " زندان و جامعه - سرکوب با توجیهات ایدئولوژیکی" را به خاطری درذیل نقل می نمایم که رفیق اشرف با ژرف اندیشی بحث توجیه ایدئولوژیکی جنایات جمهوری اسلامی را تا آنجایی که واقعیت مادی اشرا بنمایاند ، باز کرده است . بعد از پایان این بحث فشرده ؛ اما پر محتوا و عمیقاً افشاگر ، نظری به گوشه ای از تفکرات تحریف کنندگان " والا قلم " این جنایات مدعش رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم ؛ درنگی خواهیم داشت .

« ... پاسداری به دختر جوانی در خیابان " گیر داده " (اصطلاحی که در همان دهه ۶۰ به وجود آمد) و مدام به او می گفت که رو سری ات را پائین بکش ، حجاب را رعایت کن ! و دختر نیز به طور مرتب به دستور او رفتار می کرد . اما پاسدار قصد انزیت دختر و جلب توجه او را داشت و از اینرو دست از سر او بر نمی داشت . هنگامیکه دختر در یک باجه تیلیفون مشغول تیلیفون زدن می شود ، پاسدار مذکور باز مزاحم او شده و می گوید حجابت را رعایت کن ، رو سری ات را پائین بکش ! تا بالاخره دختر جوان از باجه تیلیفون بیرون می آید و رو سری خود را در آورده می گوید بفرما اینهم رعایت حجاب !! اما پاسدار مذکور که همچون همپالگی های دیگرش با اعمال خشونت و خونریزی موجودیت یافته بود ، در مقابل این " گستاخی" ، درنگ نمی کند و گلوله ای به قلب آن دختر نشانه رفته و او را در همانجا در خون خود غوطه ور می سازد. بلی ، این ، نمونه ای از رخداد های همان سال هائی است که گشت های گوناگون ، از گشت " ثارالله" و " جندالله" تا گشت " زهرا " و گشت "خواهران زینت" متشکل از ارادل و اوباش مزدور حکومتی (زن و مرد)، تازه به راه افتاده و در خیابان ها ولو بودند و کوچکترین حرکات مردم را تحت نظر می گرفتند و با بهانه هائی نظیر انجام وظیفه دینی " امر به معروف و نهی از منکر" ، در خصوصی ترین امور زندگی مردم، دخالت می کردند؛ همان سال ها که مثنی ارادل و اوباش حکومتی مردم را دائماً مورد تحقیر و توهین قرار می دادندو بالاخره همان سال ها که ماموران بی شرم جمهوری اسلامی بسیاری از توده های رنج دیده ایران - از افراد مسن گرفته تا یک پسر و یا دختر جوان را به بهانه های مختلف ، دستگیر و روانه بازداشتگاههای خود می نمودند.

نکته مهمی که در اینجا باید به خاطر بسپاریم این است که هدف از همه آن اعمال - با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند - تنها و تنها ایجاد رعب و وحشت در میان مردم جهت بازداشتن آن ها از مبارزه بر علیه دشمنان طبقاتی شان بوده و می باشد . این ، آن هدف مادی ای بود که جانین رژیم در خدمت به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته در ایران تعقیب می نمودند و همه واقعیات گواه بر آنند که توجیهات و ایدئولوژی اسلامی آن جانینان نیز تنها به کار توجیه چنان امر شوم مادی می آید.

در آن سال ها ، انواع مختلف " گشت " ها وظیفه داشتند مردم را چنان کنترل کنند و چنان کوچک ترین حرکات آن را تحت نظر بگیرند تا سردمداران جمهوری اسلامی - خمینی ها ، منتظری ها ، رفسنجانی ها ، خامنه ای ها و غیره و بالاتر از آنها ، اربابان امپریالیست شان ، کاملاً مطمئن شوند که امکان انجام هر گونه حرکت انقلابی از طرف نیرو های مبارز مردمی ، از آنها سلب شده است . این هدف همانطوری که می دانیم بنام مذهب و تحت عنوان رواج و اشاعه " اسلام " در جامعه صورت می گرفت و این طور جلوه می دادند که گویا همه آن کار ها و اعمال ارتجاعی را به خاطر اعتقاد به اسلام انجام می دهند . این موضوع را به این صورت نیز می توان بیان نمود که جهت بر آوردن هدف مادی چنان بزرگی و با چنان ماهیت ضد خلقی ای ، آخوندهائی که دست اندر کار جا انداختن سلطه شوم یک حکومت مذهبی در جامعه ما بودند ، می بایست به ترویج و تبلیغ چنان ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی ای بپردازند که قبل از هر چیز توجیه گر نظرات سیاسی آنها باشد ، نظراتی که سرکوب کامل انقلاب و توده های انقلابی ، در مرکز آن قرار داشت . اسلام در دست آنان همانند هر مذهب دیگری وسیله ای برای فریب و کنترل جامعه بود . اما این اسلام هر چه بود با تصورات مردم از اسلام مورد نظر خویش ، مغایرت داشت . محتوای این اسلام ، آموزه های همان ایدئولوژی بی نهایت ارتجاعی و زور گویانه ای است که لازمه حفظ سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه ما یعنی سیستم سرمایه داری وابسته بوده و از آن نشأت گرفته است . ایدئولوژی ای که در هر شکل و عنوان ارائه شود (حتی در شکل غیر مذهبی خود نیز) ، توجیه گر دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز بر علیه اکثریت مردم خواهد بود ؛ چراکه تنها چنین ایدئولوژی ای قادر به خدمت گزاری به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به موثر ترین وجه ممکن می باشد .

واقعیت این است که دیکتاتوری های موجود در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران ، با ایدئولوژی های به ظاهر متفاوت (یکی به نام اسلام ، دیگری به نام ملت خواهی و سومی با عنوان دیگر) چنان عملکرد های وحشیانه ای از خود بروز داده و می دهند که حتی با عملکرد های فاشیستی در دوران هتلر نیز قابل مقایسه نمی باشند .

۹- توجیه اسلامی جنایات جمهوری اسلامی و توجیه گران "والا قلم" :

از متن ارزشمند نقل قول خواننده شده ی فوق این جمله پر محتوا و افشاگر (با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند) را به خاطری انتخاب کردم که خوانندگان افغان هم متوجه شوند که چه عناصر دارای فهم بالنسبه بلند سیاسی همین تراشیدن ها را نه تنها ، رد و تقبیح نه می نمایند ؛ بلکه با بهره گیری از جاذبه کارکرد های سیاسی و ادبی شان در گذشته و همینطور موقعیت اجتماعی در خور توجه کنونی شان در ادارات کشور های محل اقامت ؛ پای آن صحنه می گذارند .

به گفتار یک تن از این آقایان به نقل از نوشته ویراستار " شهروند " تحت عنوان (« یادمان زیباترین فرزندان آفتاب ... ») (مندرجه شماره ۱۱۴۶ مورخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۷ آن نشریه قاره ای) در زیر توجه نمائیم:

« پس از نیاز نوبت به دکتر مصلی نژاد رسید که در باره تحقیق خود با عنوان " نگرشی اجمالی به کشتار های دینی در درازنای تاریخ " سخن گفت . او گفت وقتی به کشتار ها نگاه میکنیم می بینیم که تعصب مذهبی به تنهایی بزرگترین قاتل تاریخ است . کشتار های دینی در چند مورد به کار گرفته شده ، یکی در جریان جهانگشایی ها از دین به عنوان مستمسک استفاده شده . کشتار های سلطان محمود غزنوی و تیمورلنگ و شاه اسماعیل صفوی نمونه های چنین کشتاری هستند .

همچنین کشتار مذهبی در مورد بدعت گزاران صورت گرفته که در این خصوص هم کشتار مزدکیان ، کشتار پروتستان ها به دست کاتولیک ها و کشتار بابیان را مثال زد ... دکتر مصلی نژاد با

اظهار تاسف از اینکه هنوز پس از ۱۹ سال در خصوص این فاجعه ملی کاری انجام نشده ... دیگر اینکه این کشتار تنها از نیرو های چپ نبود و از مجاهد ها شروع شد و نکته دیگر این که کشتار ها جنبه تفتیش عقاید داشت ... نویسنده کتاب " شکنجه در عصر ترس " گفت : باید عوامل این کشتار شناسایی شوند ، در این صورت هیچیک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند و خوشبختانه کانادا هم سیستمی دارد که صلاحیت قضایی جهانی را دارد و می توان عاملان و آمران کشتار جمعی را به نظام قضایی اش معرفی کرد ... ماتلاش کنیم عاملان جنایت را بشناسیم. گفتار دکتر مصلی نژاد همرا بود با نمایش اسلاید هایی از گورستان خاوران و صحنه های اعدام در ملاء عام در ماه های اخیر و همچنین تصویری از اعدام شدگان ... فقط اعدام شدگان مجاهد و توده ای را شامل می شد « (تکیه - ت)

اگر تمام گفته های آقای دکتر از لحاظ تئوریک مورد ارزیابی قرار داده شود گپ اش به درازا می کشد. آقای دکتر در این محفل سعی نموده اند طور معروف « الله و بلا را بگردن ملا » بیانازد. کشتار به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، هدف آن فقط و فقط انقیاد جامعه بنفع سرمایه و بازار است ، نه چیزی دیگر.

تلقینات پیهم به شنونده و خواننده که " کشتار ها جنبه تفتیش عقاید داشت " ؛ " باید عوامل این کشتار شناسایی شوند " ؛ " عاملان جنایت را بشناسیم " و آنان را به چنگ عدالت و قانون این کشور و آن کشور بزرگ سرمایه داری بسپاریم باب طبع و منافع کسانی است که به خاطر حفظ نظام های سرمایه داری و کشور های وابسته به آنها ، قلم و قدم می زنند.

آقای دکتر مصلی نژاد چرا به کشور همسایه اش افغانستان یک نیم نگاهی هم نمی اندازد، تا متوجه شود تمام جانپان خون آشام اسلامی - اعم از جهادی و طالبی - و "توده ای" های افغانستان (خلق و پرچم و خاد) یعنی هر دو طیف ، مرتکب وحشت آور ترین کشتار ها و قتل عام ها شده اند (که جلاخان خمینی و خامنه ای حتی در خواب هم چنین جنایات ندیده اند. به گونه مثال بعد از تجاوز دسته جمعی به دختران پنج ساله و مادران کهن سال ، شقه شقه کردن اندام های آنان ، کشیدن چشمایشان و بریدن سینه های مثله شدگان و جوش دادن آن در آب و خوراندن آن به اسیران شان (توسط حزب منفور وحدت وابسته به جمهوری اسلامی ایران و شرکا) ؛ انداختن و قفل نمودن صد ها نفر به داخل کانتینر ها بعداً در زیر آن آتش افروختن و آنان را زنده زنده کباب کردن و ... (توسط " حزب جمعیت اسلامی " ربانی - مسعود ، باند سیاف و شرکای جنایت کارشان مثل حکمتیار و طالبان به شکلی دیگر) .

هم اکنون این دو طیف خاین بکشور و قاتل ده ها هزار افغان دربه اصطلاح "شورای ملی" و "مجلس سنا" و حکومت جنایت کار کرزی - توسط همین کشور های بزرگ سرمایه داری در رأس امپریالیزم جنایتکار امریکا جمع و جور شده ، به قتل و غارت و هزار نوع جنایت و خیانت و سرقت و جمع آوری ملیون ها دالر و ... مشغولند.

چگونه می توان عناصر مبارز تازه برخاسته از صف مردم را قناعت داد که اشخاصی مثل آقای دکتر مصلی نژاد این واقعیت ساده را دیده نمی توانند که قاتل اصلی خلق های نجیب و زحمتکش ایران و افغانستان و عراق و ... در واقع امر نظام امپریالیستی و نظام های وابسته و دست نشانده با رنگ و رخ "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" مثل دولت تره کی - امین - کارمل ، و مذهبی آن مثل دولت ربانی - مسعود و ملا محمد عمر ، و "دموکراتیک" آن مثل دولت دست نشانده کرزی در افغانستان؛ و مذهبی آن رژیم جمهوری اسلامی خمینی و خامنه ای در ایران و در عراق و امثال شان می باشند. بنابر آن تقاضای سپردن عاملان کشتار ها به نهاد های قضایی و حقوقی که بابودجه های همین کشور های سرمایه داری پا گرفته اند؛ برای آنانی که تازه به مبارزه روی آورده باشند؛ سوال برانگیز است. آقای داکتر چطور میتوانند به مردم خود بگویند :

" باید عوامل این کشتار شناسایی شوند ، در این صورت هیچیک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند " !

مگر جنایت کاران و مسئولین مستقیم کشتار های دسته جمعی تا کنون در ایران و کابل شناسایی نشده اند؟! آقای دکتور چرا به مردم خود نمی گویند که اینها که به مثابه آلات و ادوات حیه در حفظ سرمایه و باز تولید آن خدمات شایانی به سرمایه داران داخلی و جهانی نموده و خودشان هم به قیمت همین زندان و شکنجه و کشتار های دسته جمعی مردم خود به ثروت های هنگفتی دست یافته اند ؛ همانند ملا بچه ها و لمپن های سرکوجه و پس کوجه تهران و... ، یعنی پاسداران ناداری که قبل از تخریب انقلاب مردمی و کسب قدرت دولتی پیشیزی هم نداشتند و حالا افراد بالایی و بدنه مرکزی آن به ثروت های صد ها میلیون دالر دست یافته اند ، پیش از خروج از ایران و یا بعد از آن اینهمه ثروت ها را - که جز خون مردم زحمتکش ایران بوده نمی تواند - به بانک های همین کشور های سرمایه داری انتقال می دهند. در بدترین حالتش از چند تایی آنها بز بلاگردان ساخته محکمه و اعدام شان میکنند ؛ همانند چند و یا چندین تن ساواکی در ایران ، چند نفر "بعثی" در عراق ، چند تن محدود "خلقی" توسط ارتش اشغالگر شوروی در افغانستان و چند تن دیگر ، در این کشور و آن کشور .

ما در داخل و خارج از افغانستان هم ده ها و صد ها تن با شیوه تفکر آقای دکتور مصلی نژاد داریم که دارای درجه علمی دکتور و ماستر و انجنیر و مهندس و... بوده ، برای انحراف ذهنیت عوام الناس چه ، که به کجراهه کشاندن روشنفکران هم ، به کمک همین کشور های سرمایه داری که در افغانستان سرباز فرستاده اند ، شتافته نهاد های به وجود آورده و یا در نهاد های ساخته شده این کشور ها خود شان را جابجا کرده از بسا امتیازات و مصونیت های آن سود برده ؛ در تلاشند جنایتکاران " توده ای" افغانستان یعنی خلق و پرچم و خاد روسی و جهادی امریکایی - روسی ، و طالب امریکایی - روسی رابه محکمه ای که درپهلوی دولت کرزی تأسیس شده و یا به نهاد های حقوقی و قضایی بورژوازی درغرب بسپارند. این به اصطلاح تئوریسین های بریده از تفکر و باور های گذشته ی شان، تمام توجه روشنفکران را به این امر معطوف می دارند که اسامی اعدام شدگان در دوران حکومت خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی را بیابند و عوامل آن را شناسایی نمایند، تا به محکمه سپرده شوند. از کشتار قوای اشغالگر امپریالیزم امریکا که بر طبق نوشته هارون صدیقی به نقل از منابع موثق غربی (درج شمارفوق "شهروند") دهها هزار نفر طی عملیات اولیه ی سال ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ جابجا آواره شدند ... بسیاری از آنها از بین رفتند ؛ " بیش از ۷۰۰۰ نفر طی ۱۹ ماه گذشته کشته شده اند ، تعداد زخمی ها ۱۱۴۰۰ نفر و تعداد آوارگان تا ۴۹۰۰۰ نفر " برآورد شده است - کشتار عراق توسط امریکا باشد به جایش- هیچ حرفی به میان نمی آورند .

حال در رابطه بادید آقای دکتور رضا براهنی شخصیت برجسته و شناخته شده ادب ایران که خود نیز زندان شاه را تجربه کرده اند، به نقل از نوشته ش. ن. ستیز مند (" بادرنگ مختصر بر پاره ای از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران ، می توان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود") مورخ ۲۶ می ۲۰۰۷ توجه خواننده گرامی را جلب می نمایم :

ستیز مند زیر عنوان " (نوشته آقای داکتر رضا براهنی و اسناد ساواک)" می نویسد :
 « حال نگاهی گذرا به نوشته شاعر، رومان نویس و منتقد ایران آقای دکتور رضا براهنی که تلخی زندان ساواک را چشیده و با حضور ذهن بسیار قویش مسائل گذشته را میتواند استادانه به تصویر بکشد؛ می اندازیم .

آقای دکتور براهنی در مقدمه مقال اش تحت عنوان " اسناد ساواک " می نویسند:
 « آنچه خوانندگان محترم ذیلا میخوانند ، ترجمه مقاله ای است که در سال ۱۹۸۰، دقیقاً یک سال پس از انقلاب ، در مجله معروف نیشین که در نیویارک چاپ میشود، به قلم من درج شده است . " ؛ "
 ۲- نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور ، از دیدگاه من ، که هرگز ، و در هیچ مرحله

ای، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته ام و ندارم، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم بپوشم. [آقای برهنی با آنکه در ظاهر به خواننده اش تلقین می کند که هرگز، و در هیچ مرحله ای عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته و هم اکنون ندارد؛ مگر به گونه ای بسیار ظریفانه سیاست می کند چونکه هدف ایشان از کار و بار ادبی، روشنگری طیف علاقمند به ادب می باشد که این خود در نفسش جز سیاست کردن مفهومی ندارد؛ زیرا ایشان قشر روشنفکر حیطه روابط اش را به کور سهای تدریس ادبیات فرامی خواند. در اصل مانع حرکت اینان به طرف نهاد های سیاسی و مبارزی که بر علیه رژیم می رزمند و در صدد سرنگونی آن کمر بسته اند؛ میگردد - ستیز مند] برعکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی، به ویژه در سه مقطع، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی، سال ۱۳۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل های زنجیره ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است، از هر دوران رژیم پهلوی تیره تر و بدتر بوده است. اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی میدانم "؛ ...، تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکر کشتی کرد، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکر کشتی سفید کرد. به ویژه که همین روشنفکر ها، به تصور اینکه در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب، بروز داده بودند [آیا این امکان برای روشنفکرانی که رسالت دارند مهر کار و پیکار خود را بر انقلاب داغ کنند، بدون منویات، یعنی بروز قصد ها و نیت ها در روند تکامل انقلاب می توانند اثری بجا بگذارند؟! - توخی]، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار «ساواما» بود - و به محض اینکه دری به تخته خورد، روحانیت افتاد به جان روشنفکران، و بگیر و ببند شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. [و این کنایه چه چیز را افاده می کند؟ حدت مبارزه طبقات؟ خطر سرنگونی رژیم خمینی، یا دستور کشتار از آن بالا ها؟، - همان دستی که آنان را به قدرت نشانند - توخی]. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او، در جمهوری اسلامی، از طریق لومپن های اسلامی و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر در آوردند. روشنفکری که میدانست که باید با مردم تماس بگیرد، ... "؛ " در آن شبانه روز یک نفر دست نشانده به نام محمد رضا پهلوی، به ملتی در سکوت نگهداشته شده، و در زندان نشسته، لاف عظمت خود را بزند تا اینکه به قول تیمسار ربیعی در داد گاه اسلامی، ژنرال " هایزر " ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون کند، و نیز در همان داد گاه وقتیکه از خلعتبری وزیر خارجه سوال میکنند چه کسی باسپاس تماس میگرفت؟ بشنوند: " محرمانه است " یعنی یک نفر حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده دارد در کجا میمیرد و هنوز هم گمان کند که همه اش بازی بوده ... »

و ستیز مند بعد از نقل قول آقای دکتر برهنی، از خود اضافه می نماید:

" و آقای داکتر برهنی که یک زمانی در تالاری در تورنتو- کانادا، در پاسخی یک تن از پرسش کنندگان که چرا علیه جمهوری اسلامی چیزی نمی گویند و یا نمی نویسند، در حالیکه دست شان را بطرف گلوی شان می بردند، فرموده بودند: " من نمی خواهم رگم را ببرند "، علت اصلی روشنفکر کشتی را نخواسته روشن بسازد. سه تنی را که در اوضاع و احوال ایران هر کدام به گونه ای نقش خونبار شان را در خدمت به سیاست های امپریالیستی ایفا کرده بودند، یک تن از آنان را " دست نشانده " خوانده و شخصیت وی را از قول ربیعی یا خود، بسان سگ به مثال کشیده، فقط آدم کش و انمود ساخته - آدم کش ای که از روی " نادانی و تزلزل درونی " دست به آدمکشی میزند، نه بخاطر دست نشانده بودنش، نه به سبب امر ونهی از جانب آنانی که وی را با دست های شان، که آغشته به خون ملت ایران بوده، بر تخت شاهی نشانده اند."

در پی آن نوشته، از آقای دکتر برهنی، در ادامه تبصره خودش، اینطور نقل می نمایند:

« اما چیزی که بیش از خصلت دیگر شاه به او لطمه زده تزلزل درونی و نادانی اوست ... "؛ " البته من نه به فرض اعتقاد دارم، و نه به فرض محال، و از نظر تاریخی هم قاعدتاً اعتقاد ندارم که مرده ها را در مرحله بعدی تاریخ دخالت دهیم تا چیز عجیبی پیش آید. ولی شاه میتواند بدون کشتن گروه جزئی همان باشد که بود. و باز هم سقوط میکرد. جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بینم یکی مثل ایت الله خمینی طبق قانون اسلام آدم ها را میکشت، و تعداد عظیمی را هم

میکشت ، به دلیل اینکه طبق آن قانون هر کسی در عصر چهارده قرن پس از صدور آن احکام حتما در عمرش یک کاری غیر شرعی واجب القتل کننده مرتکب میشود. پس همه گناهکارند ، فقط هنوز همه شان در عین ارتکاب جرم گیر نیفتاده اند . ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر میکرد انگار وقتی که آدم میکشت آن تزلزل موقت از بین میرفت . شاه میخواست ثابت کند که شخصا شاه است . در روزهایی که میخواهند علیه مصدق کودتا کنند ، شاه چنان متزلزل است که معلوم میشود اعتقاد راسخ دارد که شخصا شاه نیست . پیش از انقلاب نیز همین وضع را دارد . کافی است آدم خاطرات ژنرال هایزر را بخواند . در این دوره نیز شخصا شاه نیست . افسوس که چند نفر را گیر نمیآورد بکشد تا شخصا شاه شود . همسرش گفته است که شاه چون نمیخواست مردم کشته شوند ایران را ترک کرده است . این حرف بیشتر به شوخی شباهت دارد . شاه اگر نمی رفت کشته میشد ، و بعد که رفت ، چون عادت داشت سلطنت کند و دیگر نمی شد سلطنت کند فورا بیماری اش قوت گرفت و مرد . [شماری از رسانه های گفتاری در آنزمان تبصره های در زمینه مسموم ساختن شاه داشتند - ستیزمند] ولی شاه مسئول حکومتی است که بعد از او بر سر کار آمد . شاه از دولتی که انتظار دوستی از آن داشت ، یعنی امریکا ، حتی یک پناه ساده هم ندید - شاه مریض بود و میرفت بمیرد . عذر زمانه مرگش را شتاب داد [شاید کار برد "عذر زمانه" دسیسه سیا را در رابطه مردن شاه تداعی کند !]. شاه در سراسر حکومتش بندرت آخوند کشت (...) اما همه کسانی که کشت روی هم روشنفکر به حساب میآمدند... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی میدید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند ... » ؛ « ... خمینی بر موجی که روشنفکران در جهت احراز دموکراسی در کشور به وجود آورده بود ، سوار شد ، ... ولی برغم این هوشیاری خمینی هم بسوی اشتباهی شبیه اشتباه شاه رفت . او کار ناتمام شاه را در سرکوب روشنفکران جدی گرفت و به زعم خود در سال ۶۷ کار را یکسره کرد ، ... »

آقای براهنی در اینجا - موقتا خود را دچار آشفته فکری نشان داده - به جز "نادانی" شاه و "تزلزل درونی" وی کدام عامل دیگری را در آدم کشی های وی نمی بیند .

آقای دکتر قتل و کشتار روشنفکران را بگردن شاه - شاهی می اندازد که "جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بیند" در اینجا عامل کشتار روشنفکر مبارز را در روانشناختی شاه جست وجو میکند و علت را عدم ثبات روانی و نادانی وی می بیند و در جای دیگر هم استاد براهنی از مناسبت حکم اعدام اشخاص ابراز بی اطلاعی میکند و در همان جمله عامل روانشناسی (مثل از بین رفتن "تزلزل درونی") شاه را با کار برد واژه انگار تأکید میکند : « ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر میکرد . انگار وقتی که آدم میکشت آن تزلزل موقت از بین میرفت ... » بدین مفهوم که شاه هنگامی به ثبات روانیش دست میافتد که آدم می کشت و میشد شاهی با ثبات (و شاید هم آدم فهمیده) . چنین استدلال از کاوشگری که خود شخصا در بطن وقایع و حوادث تاریخ کشورش قرار داشته ، موجب آشفته فکری نسل روشنفکر شده در نهایت بسیار گمراه کننده است . برداشت چنین شخصیت با تبحر [ادبی - ت] از "دست نشانده" بودن شاه نمی تواند این باشد که گویا دست نشانده روی مشکل روانی روشنفکر می کشت .

در اینجا هر گاه پای انکار آگاهانه بی ایشان از دخل و غرض آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا در امور داخلی کشورش ایران (از کانال های ساخته شده ی اطلاعاتی مثل ساواک و پولیس و قدرت شبکه مخفی اطلاعات ارتش ساخته شده توسط آنکشور) در میان نباشد ، چنین تحلیل سطحی و گمراه کننده از شاه و خمینی - که وی هم روی مشکل دینی روشنفکر می کشت - از شان فهم چنین شخصیت برارنده ی ادبی شناخته شده در سطح جهان ؛ کاملا بدور می باشد .

« ... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی میدید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند ... »

«

آقای دکتر براهنی در جمله بالا کشتار روشنفکر توسط خمینی را ناشی از رابطه اش با خدا وانمود ساخته که بر اساس احکام الهی میکشد و می کشد و باز هم می کشد (همانطور ی که در افغانستان ربانی

و مزاری و مسعود و سیاف و محقق و امثال شان به حکم خدا کشتند و سوختانند و تجاوز کردند و غارت و ملا عمر هم در پشت پرده ی پتویش با خدا راز و نیاز داشت و حکم کشتار مردم را از خالقش در پشت همان پتو در یافت می کرد ([ایشان در واقع امر] سیمای ارتباط امپریالیستی رهبر جمهوری اسلامی را مخدوش و مبهم می سازد که نکشتن خمینی توسط شاه به سبب همباوری شاه با وی نیز در همین راستا سیر میکند. هر گاه به داخل مقوله "دست نشانده" با زره بین دقت سیر همه جانبه داشته باشیم، خواهیم دید که دست نشانده فاقد اراده خودی بوده ، حتی در نشست های نیمه خصوصی اش نیز خط حرکی داده شده را ، آن دستانی که وی را بر تخت قدرت نشانده ، پیش نظرش قرار میدهند ، تا مبادا گامی در جهت ترمرد و خود ارادیت بردارد. حفیظ الله امین ، کارمل و دکتر نجیب را میتوان مثال داد .

دیده شد که آقای دکتر براهنی که مجموعه واژه های زبان فارسی ، همچنان دوو یا سه زبان دیگر ؛ چون لشکر جرار و تمام عیار در خدمت قلم پرتوانش گام بر می دارند، به یاری همین ها [بر خلاف نظر و نقد ایشان از مارکسیسم در ایام زندان و انصراف ایشان از سیاست پیش از رهائی از محبس] باز هم داخل عرصه سیاست شده ، در رابطه با رخداد های بس مهم سیاسی کشورشان یعنی کشتار های جمعی در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی به رهبری دو دست نشانده ؛ نظر عمیقاً گمراه کننده شانرا درج کتیبه تاریخ ایران می نمایند!

و حال خواهیم دید که در پاسخ مجموع تحریف کنندگان واقعیت ملموس کشتار ها در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی و تطهیر حاکمیت سرمایه وابسته و سرمایه امپریالیستی ، پیش گام زنان مبارز ایران که زندان و شکنجه جلاان ساواک را به سُخریه گرفت و جهانی را به تعجب اندر ساخت، در اثر پر اهمیت اش (" در جدال با خاموشی ") چه می گوید:

رفیق اشرف در فصل سوم (" فرجام سخن ") در تحت پیکره ۴۹ - « " ایدئولوژی " و توجیه جنایت » این جواب علماً تنظیم شده را ارائه نموده است:

« ... مطرح می کنند که گویا پیاده کردن " اسلام ناب محمدی " دلیل همه جنایت ها و اعمال ظالمانه ای است که رژیم جمهوری اسلامی در حق مردم ما بکار برده و می برد. « ؛ « در واقع نظم اجتماعی جدید که در قالب مذهب و در پوشش اعتقاد به اسلام و پیاده کردن قوانین اسلام در جامعه ایران عرضه شد بدون آن عملکردها امکان پذیر نبود « ؛ « ... امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به عنوان عاملین واقعی همه آن جنایت ها که از طریق دستگاه دولتی خود یعنی رژیم جمهوری اسلامی بر جامعه ما حکم می رانند ، به پس صحنه بُرده شده و از آماج کینه و نفرت توده ها در امان بمانند « ؛ « ... رژیم جمهوری اسلامی عملکرد های خود را در جهت پایه ریزی " نظم " دلخواهش ، در جامعه با ایدئولوژی اسلامی توجیه نمود و آن " نظم " را در یک قالب اسلامی شکل داد...»

۱۰- واقعیت مشابهت عملکرد های درون زندان و خارج از زندان :

از خوانندگان با حوصله ، متعهد و کاوشگر وقایع ایران به خاطر آوردن حاشیه در متن ، پوزش خواسته ، دو باره داخل متن " در جدال با خاموشی " شده ، مطلب برگزیده را در زیر نقل می نمایم .

نگارنده در فصل سوم بحث " توابع پدیده ای نو ظهور " در پیکره ۲۸ - نمونه های از اعمال توابعین در بند های عمومی " را با اعمال دولت در زندان ها به مقایسه گرفته می نویسد :

« اتفاقاً با نگاهی به عملکرد های توابعین در بند هائی که زندانیان سیاسی در آن بسر می بردند می توان دید که بعضی از آن عملکرد ها دقیقاً به همان گونه ای است که مردم ایران در همان زمان در کوچه و خیابان ها و محل کار و زندگی شان شاهد آن بودند. در واقع خیلی از رفتار توابع ها در زندان با زندانیان شریف و غیر توابع ، یاد آور همان رفتار هائی است که پاسداران اعضای گشت های مذکور در

خارج از زندان انجام می‌دادند. جالب است که یکی از زندانیان سیاسی آن دوره به نام اعظم کرایبی که خود دهشت‌های زندان در دهه ۶۰ را تجربه کرده است، با تعمق قابل‌تحسینی این حقیقت را به شکل زیر بیان می‌کند:

" آنچه در زندان می‌گذشت، از آنچه بر جامعه ایران پیاده شد و می‌شود، قابل‌تفکیک نیست."

و در ادامه می‌گوید:

"... زندان لابراتوری بود برای آزمایش کارایی روش‌های خرد کردن روحیه یک انقلاب در سطح جامعه. ... بسیاری از فشارهای زندان؛ انواع تنبیه‌ها، محرومیت حسی، ... و تلاش برای درهم شکستن روح و شخصیت زندانی از کانال تحمل آداب و شعائر مذهبی، کاملاً قابل‌مقایسه با محروم کردن کل جامعه ایران از موسیقی، رنگ، رقص، ورزش، شادی، کنترل بر خوراک و پوشاک، نحوه روابط فردی، خانوادگی و جنسی، چگونگی استفاده از اتوبوس، مستراح، سینما، پیاده‌رو، و دیگر اماکن عمومی است" «.

۱- علت مشابهت عملکردها، وابستگی به امپریالیزم:

بیانید به تائید و ادامه متن بالا از "در جدال با خاموشی" و از نوشته اعظم کرایبی، مشابهت عملکرد دولت خلقی‌ها را با امارت طالبی‌ها در داخل زندان و در جامعه افغانستان که کلاً با عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران در زندان و خارج از آن مشابهت‌های به هم می‌رسانند را در رساله منتشر شده از این قلم ("مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک") مورخ ۱۳۷۶-۱۹۹۸ در زیر مطالعه نمائیم:

«اجمالی از مقایسه اعمال خلقی‌ها با طالبان:

پر واضح است که تداوم اشکال شکنجه و فشارهای روانی و دسپلین نهایت شدید و استخوان‌سوز و اختناق سیستماتیک توأم با اهانت و تحقیر شخصیت، بالای ارگانیزم انسان - انسانی که عادات و سلوک مورد پسند اجتماع را از محیط ماحولش در یک روند آرام و نسبتاً سالم به طور اختیاری کسب کرده است - منجر به دگرگونی عادات و کردار و رفتار قبلی و جذب عادات و مختصات جدید (طبق دلخواه استعمار و ارتجاع) در وی می‌گردد. در چنین صورتی است که علامات از خود بیگانگی در فرد به ظهور می‌رسد.

فردی که نتواند بر وفق خواسته‌اش بخورد، بنوشد، بپوشد، بگردد، بگوید و به ارزشها و داشته‌های پسندیده‌ی فرهنگی و عنعنوی خویش ارج بگذارد؛ مرد و یازنی که اختیار آراستن سر و صورت و موی و ناخنش را نداشته باشد؛ دختر و خانمی که نتواند از عقب شیشه‌های خانه خودش به بیرون نگاه کند (طالبان امر کرده‌اند که شیشه کلکین خانه‌ها، در و دروازه‌ها باید رنگ شود، تا زن‌ها دیده نشوند) و قادر نباشد به خاطر خرید مایحتاجش به بازار و یا به حمام برود، و بترسد که به سبب خارج شدنش از خانه، با زور و جبر به شفاخانه (بیمارستان) غرض معاینه بکارت فرستاده خواهد شد؛ فردی که نتواند همراه و همگام با رفقا و دوستانش؛ حتی با اعضای فامیلش از خانه و کاشانه‌اش بیرون رود. فردی که بر خلاف میل و رغبتش هر روز پنج بار تحت کنترل دقیق توأم با خشونت آمیخته با نفرت داخل مسجد برده شده، اندام جنسی‌اش مورد بازرسی قرار گیرد و بسان اسیران جنگی در صفوف نماز گزاران کشانده شود؛ فردی که نتواند شعر بگوید و یا موسیقی بشنود، تلویزیون ببیند و یا به سینما برود و یا عکسی از جگرگوشه دور افتاده‌اش را در جیب و یا بروی دیوار خانه‌اش داشته باشد؛ فردی که از تمام مظاهر تمدن دور نگهداشته شود و همیشه در ترس و دلهره کشنده به سر برد. و با ده‌ها مورد فشار و اوجاف غیر قابل‌پیشبینی و عجیب دست به گریبان باشد، سر انجام از خویشتن خویش سوا شده به انسانی مبدل می‌گردد، بی‌اراده، بی‌هویت، بیهوده‌بی‌همه چیز و همه‌کس، خالی از همه احساسات لطیف و

ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و...، و در بدترین حالتش به انسانی میکانیکی - بسان رباتک های کمپیوتری - استحاله می کند.

استعمار و امپریالیزم با شگرد های مشابه و یا شیوه های مختلف موفق شده بود، حتی تا چند و چندین دهه مردم مستعمرات را نیز از هویت ملی و فرهنگی شان، از اصالت و خود ارادیت شان، از وجدان اجتماعی و تاریخی شان و از بیشترین سجایا و صفات انسانی شان دور بسازد...

حال امپریالیزم امریکا به کمک و یاری چاکران منطقه بی اش پاکستان و عربستان سعودی می خواهد این شگرد کلاسیک را در افغانستان به آزمون بگیرد. و با فشار و اختناق (اینبار به گونه ای دیگر) مردم ما را در مرداب از خود بیگانگی غوطه ور سازد. برای نیل به این نیت شوم و استعمارپش، توده ای های پشتو زبان افغانستان یعنی خلقی ها - این کهنه افزارهای خون آلود دست شکسته سوسیال امپریالیزم روس - را در پهلوی اجیران تفنگ بدست طالبی خویش حاکم بر سرنوشت مردمی درخون و آتش فرو برده شده ی ما ساخته است. همانگونه که قبلاً روس ها پرچمی ها و خادی ها را زیر نام "حزب جمعیت اسلامی افغانستان" به رهبری ربانی - احمد شاه مسعود بالای جان مردم ماساخت.

اعمال و کردار بسیارظالمانه و ضد کرامت بشری تفنگداران استعمار و امپریالیزم و دولت های دست نشانده و وابسته ی آنان در هر برهه زمان در برابر مردم بومی سر زمین های تحت اشغال، مشابهت های نسبی را بهم می رساند، (همانطوری که در مناطق مختلف جهان و در کشور های بسیار دور افتاده از هم، برخورد زندانبانان حرفه یی در برابر زندانیان بی دفاع و مظلوم خصلتاً وجوه مشترک را افاده می کند)، این همگونی نسبی کردار ها در اصل، ناشی از خصلت استعمار و امپریالیزم و تجاوز از طریق دولت های دست نشانده و یا وابسته از یکسو؛ و عدم برداشت و تحمل فشار و انقیاد از جانب مردم آزاده این سر زمین ها از سوی دیگر؛ می باشد.

به همین نهج، وجوه تشابه در تکرار عملکرد های اجیران دوباره استخدام شده ی استعمار و امپریالیزم بر ضد مردم را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضاحت می توان مشاهده کرد. همینطور رفتار و کردار اجیران کار کشته و دوباره استخدام شده ی خلقی را در افغانستان، که یکبار در دوره ترکی - امین به نام "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و سوسیالیزم کذایی زندگی را بر مردم، به جهمی غیر قابل تحمل مبدل نموده بودند. و اذعان شریک جرم آنان ببرک کارمل: "حفیظ الله امین جلا د دهها هزار تن را به کام مرگ فرستاد". این بار؛ اما در شکل و شمایل طالبان افغانی و اسلام اصیل، دوشا دوش اجیران و اجنتان پاکستانی الاصل و عوامل القاعده به قصابی و تسلیخ مردم ی بیدفاع ما سرگرم می باشند. و در جبهه مطبوعاتی نیز به تخویف و تهدید قلم بدستان ضد طالب و ضد خالق سیاسیش (CIA) مبادرت می ورزند.

برشماری تمامی اعمال و کردار ضد ارزشهای ملی و ضد کرامت بشری خلقی ها از آغازین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تا تجاوز شوروی به کشور و مقایسه آن با عملکرد کنونی اینان در شکل و شمایل طالب، در حوصله این یادداشت نمی گنجد؛ مگر فشرده سه - چهار عملکرد شانرا به مثابه نقاط عطف در دولت خلقی (جمهوری دموکراتیک به اصطلاح دارای "خصلت سوسیالیستی") و امارت طالبی باید مقایسه نمود، تا شباهت های آن بر ملا گردد.

■ در ساحه ماموریت، کارمندان دولت کودتا همه وقت بایست در محل وظیفه حاضر می بودند. غیر حاضری و نیامدن بالای وظیفه محوله به مفهوم عدم همکاری با دولت دموکراتیک خلقی و همسویی با دشمنان "انقلاب ثور" تلقی می شد. ماموری که حتی یک روز در هفته "غیر حاضر" می شد، وی را مورد پیگرد قرار می دادند، تا علت بی علائگی و نیامدن وی به اداره منصوبه اشرا بدانند و محل اشتغال و مصروفیتش را در جای دیگر بفهمند.

امارت طالبی نیز کارمندانی راکه روزی - بنا بر مشکل شخصی - بالای وظیفه حاضر نشوند، مورد باز خواست شدید قرار میدهد. علت نیامدن شخص بالای وظیفه اشرا از ملای طفیلی و مفتخور مسجدی که در نزدیکی محل اقامت مامور "غیر حاضر"، قرار دارد در واقع غیر از وظایف آخوندی نماینده استخباراتی (اطلاعاتی آنها نیز می باشد)؛ جویا می شوند.

■ عدم اشتراک مامورین و شماری از مردم در میتنگ ها و تظاهراتی که دولت کودتای ننگین ۷ ثور غرض تبلیغ به راه می انداخت، سبب خشم خلقی ها می گردید. مرتکب را مورد تحقیق قرار داده ، زیر نظارت می گرفتند ، تا دریابند که وی به کدام جریان سیاسی تعلق فکری دارد، یانه ؟ در شرایط حاکمیت طالبان، فردی که بنا بر مشکلات شخصی برای ادای نماز به مسجد نیاید از جانب ملا مسجد بازجویی شده هرگاه بار دوم باز هم در مسجد حاضر نشود، توسط طالب بچه های دُرّه به دست به شدت لت و کوب شده ، تحت نظر قرار می گیرد.

■ اجتماع اگر بیش از چهار تن، چه در صحن مکتب و مدرسه ، چه در محوطه پوهنتون (دانشگاه) و یا سایر محلات، ولو از روی نیاز می بود، ذریعه کلاشنکوف بدستان خلقی با خشونت متفرق ساخته می شد.

اوباشان طالبی نیز به همین شیوه عمل می کنند؛ حتی اجتماع بیش از دو تن را تحمل نمی توانند و مرتکبین را با میله کلاشنکوف متفرق می سازند.

■ خلقی ها که می گفتند : " بی طرفی بی شرفی است " نرمترین انتقاد آمیخته با خوشرویی را از جانب افراد بی طرف با عکس العمل توأم با خشونت و تهدید جواب می گفتند؛ به مثل هر گاه کسی به دوست و یا همکار مورد اطمینانش به آهستگی می گفت: " نرخ گوشت بلند رفته"، هر خلقی ای که این جمله را می شنید به گوبنده اخطار می داد که " انقلاب ثور " را تخریب ننماید، ورنه صدمه خواهید دید.

درصحت این گفته ، که " زن نصف نفوس جامعه را تشکیل میدهد " (البته در جوامع آرام و دور از جنگ) تردیدی وجود ندارد؛ مگر در شرایط افغانستان که جنگهای چندین ساله از مردان بیشترین قربانی را گرفته، تا از زنان. از همین سبب تعداد زنان از نصف نفوس جامعه به مراتب بالاتر به نظر می رسد. طالبان، (اعم از جهادی و آخوند ایرانی) ، بنا بر خصلت مذهبی و اجتماعی (من جمله حجره نشینی کم و بیش همجنس بازی) زن ستیز، زن آزار و در نهایت دشمن زنان می باشند؛ ولی خلقی های طالب شده که در گذشته ، یعنی بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ، زنان را حتی بروی جاده ها، چهار راه ها، پارکها و قشله های عسکری (بارک های نظامی) نیز به رقص و پایکوبی، ساز و آواز و نمایشات ، غرض مصروف ساختن مردم و دلگرم نمودن عساکر (سربازان) وا می داشتند؛ همینطور سازمان زنان خلقی را روز تا روز گسترش و توسعه می دادند ، تا این " نصف نفوس جامعه " را به طرفداری از دولت کودتا فعال سازند.

در اوضاع و حالات جاری این " بیشتر از نصف نفوس " را روی دو منظور عمده تحت قیود و دسپلین مافوق تحمل انسانی قرار داده اند: از یک جانب با دور نگهداشتن آنان از اجتماع، توان مادی و فرهنگی جامعه آتش زده شده ی ما را به پاینترین سطح ممکنه ی آن می رسانند. و از جانبی دیگر، از بسبب و تشکل آنان در برابر تجاوز گران پاکستانی و عرب القاعده ای جلوگیری می نمایند؛ زیرا که از تحرک و بر پایی خود جوش و یا سازمانیافته زنان در برابر تجاوز گران ، که تاریخ پر افتخار کشور به کار و پیکار و حماسه های بی مثال شان می نازد؛ به درستی آگاهند.

اغلب اجحافات و قیودات و اشکال ستم بر زنان، همچنان " نو آوری " های تمسخر بر انگیز مذهبی آنان از قبیل ستر اندام جنسی اسب و خر!! ؛ قطع انگشتان زنان به خاطر رنگ ناخن ؛ منع ساز و آواز ؛ شعر و ادب؛ فلمبرداری و عکاسی و تجلیل از سال نو و...، محصول دماغ شاگردان تره کی (نور محمد تره کی نخستین رئیس دولت توده ای های افغانستان)، یعنی خلقی های طالبی شده می باشد که شماری اجنتان KGB در میان آنها وجود دارد « (۱) .

مشابهات در عملکرد های هر دو رژیم (جمهوری اسلامی خمینی و دولت دست نشانده کارمل - نجیب) در داخل زندان ها (از نخستین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۵۷ تا آخرین روز های جلاد خاد نجیب الله) وجود داشت بگونه مثال :

- ۱- بحث سیاسی - ایدئولوژیک مستنطق (بازجو) با زندانی .
- ۲- استفاد از ۶ سلول که تشناب یعنی دستشویی داخل آنها را فعال ساخته بودند ، برای یک اتاق عمومی (۲۰۰ - ۱۵۰ زندانی) ، جمعاً تقریباً یک ساعت تخصیص داده شده بود .

۳- تلاشی اتاق ها و برداشتن اشیای ابتدائی زندانی (مانند چراغک های خوراک پزی که توسط روغن روی غذا و شمع ؛ غذا توسط آن گرم میشد. به خصوص کتاب های نایاب (برای فامیل های زندانی اجازه میداند که برای زندانی شان کتاب بیاورند . وقتا که شمار کتاب ها در زندان تراکم می کرد، به بهانه اینکه فلان آمر زندان مطالعه کتاب را ممانعت کرده به صد ها جلد کتاب را جمع می نمودند و با خود می بردند. بخشی از آنان را برای کتابخانه های حزب " دموکراتیک خلق افغانستان " می دادند و بخش دیگری آنرا بالای دست فروشان بفروش می رساندند. بعداً از طریق فروشنده که شماری از آنان خادی بودند خریداران کتاب مخصوصاً کتاب های مترقی را تحت نظر قرار میدادند...).

۴- جدا کردن زندانیان برحسب قید شان مثلاً: منزل اول زندان را به قید ۱- ۵ ؛ منزل دوم را به قید ۶- ۱۰ ؛ منزل سوم را به قید ۱۱- ۱۵ و منزل چهارم را به قید ۱۶- ۲۰ تخصیص داده بودند .
۵- نقل و انتقالات پیهم و دوامدار زندانی و یا زندانیان از یک سلول به سلول دیگر و از یک بلاک به بلاک دیگر (این بدترین نوع شکنجه روانی و قسما جسمی بود) .
۶- بازدید نماینده دولت از زندان ها (به خاطر به اصطلاح " بهبود وضع زندانیان").
۷- تحریم های شدیداً زجر دهنده زندانیان مقاوم به تحریک خادی های مخفی و تسلیم طلبان در داخل سلول ها.

۸- اتاق زندانیان خورد سال ("اتاق خورد سالان") در دهلیز زندانیان بزرگ سال موقعیت داشت. انتقال برخی از زندانیان خورد سن (از ده ساله تا دوازده ساله) روی اهداف خاصی سیاسی - اطلاعاتی بدخل سلولهای "بزرگ سالان" .

۹- خاد آن وقت افغانستان بریاست های متعددی تقسیم شده بود . در ریاست تحقیق " قسم " های مختلف وجود داشت: قسم ۱- ، قسم ۲ ، قسم ۳ ، و... هر " قسم " وظایف مشخص خود را در قبال پیگرد ، دستگیری و تحقیق (بازجویی) احزاب و تنظیم های اسلامی و سازمانهای چپ داشتند.
۱۰- استفاده سیاسی بعداً اطلاعاتی از افراد تیم های والیالی که حاضر می شدند از برابر قوماندان عمومی زندان و رفقای عبور نموده "رسم تعظیم" بجا بیاورند . باین شگرد، خادی های مخفی زندانیان بی خبرشامل تیم را بطرف دولت متمایل می ساختند (...)

۱۱- نفوذ خادی و واواکی در داخل دفاتر نمایندگی "کمیساری های پناهندگی سازمان ملل متحد" ؛ بمثل در ترکیه و هند: اینها در نقش مترجم زبان فارسی و دری هویت و سمت انتقال به کشور سومی زندانی سیاسی و پناهندگانی دارای پیشینه سیاسی را به مراکز خود گذارش میکردند . این نوع شناسایی از جمله وظایف مهم آنها بشمار می رفت. (به گونه مثال اجنت های واواک در ترکیه و خادی های افغان دردهلی جدید، در این زمینه دست آورد های دارند که این قلم چشم دید های در این زمینه (هند) دارد .
۱۲- طرح "صاحب خانه و کرایه نشین" (مالک و مستاجر) ، طرحی را که در ظاهر خلقی ها ، درسال ۱۳۵۷ درکابل شکل قانونی بدان بخشیدند (البته به دستور مشاورین روسی که در جوار آنان وجود داشتند به این امر مبادرت ورزیدند) . یکی از موفق ترین طرح های سرکوب گرانه خلقی ها بود. پرچمی ها هم بعد از تجاوز شوروی به افغانستان از همین طریق به دستگیری شمار زیادی انقلابی چپ و افرادی مربوط به تنظیم های اسلامی موفق شدند.

۱۳- تخصیص دادن یک سلول بزرگ به " کارگاه زندان" که در رابطه با فعال ساختن آن در زندان و اهداف سیاسی - اطلاعاتی را که دنبال می کرد، می شود چندین صفحه نوشت. و مشابهت های دیگر....

(تشریح و تفسیر هر یک از شماره های فوق صفحاتی را به خود اختصاص خواهد داد؛ با تأسف که در این مجال نمی گنجد.)

این مشابهت ها از یک طرف، و از جانب دیگر دادن صلاحیت زجر و شکنجه زندانی به توده ای و اکثریتی ؛ همچنان انتقال زندانی از یک سلول به سلول دیگر طبق دلخواه اکثریتی و توده ای که مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط K.G.B (بعداً F.S.B) قرار داشتند ؛ هکذا آمدن توده ای و اکثریتی در زندان پلچرخ کابل در نقش زندانی به خاطر جاسوسی و گرفتن اسرار زندانی و آمدن اینها از ایران ، روسیه و

سایر کشورها به کابل و مذاکرات آنان با رهبران "حزب دموکراتیک خلق"؛ می‌رساند که اعضای KGB در قالب مشاورین روسی پس پرده، در زندان های ایران هم حضور فعال و محسوس داشتند. در همین رابطه، یعنی حضور KGB در نهاد های مهم رژیم جمهوری اسلامی ایران، زنده یاد محمود گودرزی نویسنده مبارز و دلیر ایران (که مقالات تحلیلی زیادی در مورد جنایات "حزب دموکراتیک خلق"، سیاست و تجاوزات شوروی به افغانستان؛ همچنان جهادی و طالبی و تقبیح شدید تجاوزامپریالیزم امریکا به افغانستان دارد) به نکته بس مهمی تماس گرفته اند که در ذیل آنرا مطالعه می‌نمائیم:

«اداره حفظ قانون اساسی از نخستین سال ایجاد آلمان غرب به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۸ اداره ای برای مسایل امنیتی آن کشور به وجود آمد که با نام Bundesamt F Verfassungsschutz (اداره حفظ قانون اساسی) فعالیت میکند. آنرا می‌توان همتای FBI دانست. در گزارش دادگاه می‌کونوس آمده:

"پیشرفت سازمان های اطلاعات ایران نشان دهنده تشابهی با ساختار سازمان KGB میباشد. در درون KGB نیز سازمان ویژه ای وجود داشت که انحصاراً به تهیه و به کارگیری جدیدترین تکنولوژی های مراقبت و ارتباطات می‌پرداخت. این پیشرفت میتواند تحت تأثیر کارمندان سابق KGB باشد که ظاهراً مشاور و اوک می‌باشند"

سنیژمند نیز در مقاله اش "بادرنگی مختصر، بر پاره ای از عملکرد های رژیم جمهوری اسلامی ایران، می‌توان ماهیت اصلی آنرا بر ملا کرد" - که در سایت های (payameazadi.org) و (www.baaba.eu)؛ و (afghan german online) برقراری باشد - بخشی های از نوشته آقای نوری زاده (که خود زمانی مسئول روزنامه مهم کیهان یا اطلاعات بود - مسلماً چنین مسئولیتی جز به عنصر مورد اعتماد شاه به کس دیگر سپرده نمی‌شد) مندرجه شماره ۶۴۳ مورخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۶ "ایران استار" را نقل کرده که اینک توجه خوانندگان عزیز را به قسمتی از این نوشته در خور توجه جلب می‌نمایم:

«... در واقع مسکو بار دیگر جایگاه بین المللی خود را به عنوان قبیله ی کوتوله های سیاسی از تیره احمدی نژاد و هوگو جاوز بشارالاسد و مورالیس و ... تثبیت کرده است. زمانی که اقتدار داشتیم و زبان گویا البته روسها منبع خرید شدند و در مقابل دریافت گاز، ذوب آهن را به ما دادند. اما امروز که در موضع قدرت نیستیم با فلاکت ۷۰۰ (هفتصد) میلیون دالر به آنها میدیم چهل تا منظومه ی موشکی ضد هوایی به ما بفروشد. دو میلیارد و یکصد میلیون دالر دادیم سه زیر دریایی کیلوکلاس با تکنولوژی جنگ جهانی دوم خریدیم... در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ده میلیارد دالر از روسها اسلحه خریدیم و بابت نیروگاه اتمی بوشهر نیز کم و بیش حدود هشت میلیارد دالر از آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی به روسها پرداخت کرده ایم. قبل از انقلاب کارشناسان و مهندسان شوروی که در طرح ذوب آهن اصفهان مشارکت داشتند کاملاً تحت کنترل بودند... حالا همه جا روسها هستند بیش از دو هزار تن از آنها با خانواده های شان در بوشهر اقامت دارند. در صنایع نظامی ما تعداد کارشناسان روس، اوکراین و بلا روس از سه هزار افزون است. علاوه بر این صد ها دانشجو و عناصر سپاه پاسدار در روسیه درس خوانده و می‌خوانند و خیلی از آنها از طرف گوناگون با مقام مقدس امامزاده KGB دیدار داشته و اغلب در بازگشت ارتباط با امامزاده را حفظ می‌کنند. بگفته یکی از افسران سپاه که در یک ایمیل با ابراز نگرانی از حضور گسترده ی کارشناسان نظامی و امنیتی روسیه در ارتش و سپاه مطلب نگران کننده ای نوشته بود بیش از ۵۰۰ تن از خلبانان کمک خلبانان ارتش و سپاه نزد روسها آموزش دیده اند و این رقم در مورد افسران و درجه داران واحد های زرهی (تانک و توپخانه) و واحد های موشکی به بالاتر از ده هزار تن می‌رسد...»؛ «...هم اکنون در جمع دیپلماتها و کارشناسان سفارت روسیه در تهران که دیر گاهی است همگی زیر آسمان پارک اتابک در آپارتمانهایی که در مجتمع سفارت ساخته اند جمع شده اند حد اقل بیست افسر KGB گرم فعالیت و بدام انداختن آدم های مستعد در درون دستگاههای رژیم هستند. علاوه بر این بین وزارت اطلاعات جمهوری ولایت فقیه KGB قرار دارد همکاری و تبادل اطلاعات از ۱۷ سال پیش موجود است. راه های اقرار

گرفتن مدرن از زندانیان و سر به نیست کردن اسلام ناب انقلاب محمدی از سوی استادان و کارشناسان KGB در دانشگاه جلیله امام باقر وزارت اطلاعات و نیز تشکیلات سپاه آموزش داده میشود . « هر دو رژیم در داخل کشورشان عملکرد های مشابه در زندان و خارج از زندان داشتند و عملکرد های این دولت ها در مقایسه با هم کلاً مشابه هم بودند. پس به بوضاحت و روشنی می توان گفت که از اولین روز های غصب انقلاب ایران توسط عناصر باورمند به اسلام خمینی و از نخستین روز غصب قدرت دولتی (زیر نام " انقلاب برگشت ناپذیر ثور ۱۳۵۷") توسط سوسیالیست نماهای " حزب دموکراتیک خلق " ، یعنی در ظاهر به خاطر دونام (جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و جمهوری دموکراتیک به رهبری تره کی) و دو ایدئولوژی (اسلامی و " سوسیالیستی ") ؛ اما در اصل استقرار حاکمیت استعماری برخاسته از سرمایه دلال ، خلق های هر دو کشور ایران و افغانستان چنان سلاخی شدند که در جهان نظیرش دیده نشده است .

نه این شکل دولت و ایدئولوژی و نه آن شمایل دولت و ایدئولوژی را می توان مسیّب و علت اینهمه جنایات رنگارنگ و کشتار های دسته جمعی خواند. نباید علت آنرا " تفتیش عقاید " و " تزلزل درونی و نادانی " وانمود کرد و نسل امروز و نسل های بعدی را به تارخام " عاملان جنایت را بشناسیم " بست و آنان را پشت نخود سیاه " می توان عاملان و آمران کشتار های جمعی را به نظام قضایی (کانادا) معرفی کرد "؟! فرستاد .
بگفته رفیق اشرف :

« ایدئولوژی ای که در هر شکل و عنوان ارائه شود (حتی در شکل غیر مذهبی خود نیز) ، توجیه گر دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز بر علیه اکثریت مردم خواهد بود؛ چراکه تنها چنین ایدئولوژی ای قادر به خدمت گزاری به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به موثر ترین وجه ممکن می باشد. » .

۱۲- « چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) »

همچنان رفیق اشرف در همین فصل سوم در ارتباط با پیکره شماره ۲۹ - "چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) " در صفحه ۳۲۶ می نویسد :

« انجام کار های تولید برای جبهه های جنگ و یا کار های به اصطلاح فرهنگی در زندان ها که در آغاز علناً از کار های توابین به شمار می رفت ، تحت شرایطی که سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی همچنان ادامه داشت ، به بستری تبدیل شده بود که زندانیانی (نه الزاماً تواب) با پرداختن به آن سعی میکردند به صورتی دل اژدهای جمهوری اسلامی را در مورد خودشان نرم کنند. در میان چنین زندانیانی البته افراد تازه دستگیر شده ای نیز بودند که ممکن بود به خاطر رد گم کردن در آنجا حضور داشتند . در هر حال ، کارگزاران امنیتی رژیم از این بستر برای عضو گیری های جدید استفاده نموده و سعی میکردند از میان آن زندانیان، برای خود جاسوس پرورش دهند . مسلم است که این کار با وارد آوردن فشار و با تهدید و ارباب زندانی صورت می گرفت. در عین حال پس از افول دوره توابیت علنی (تقریباً از سال ۶۴ به بعد) ، وزارت اطلاعات از طریق تحت فشار گذاشتن زندانیان همواره می کوشید از آنان جاسوس بسازد. مسلم است که کسانی که به این کار تن می دادند، به رژیم جهت سرکوب و کنترل زندانیان سیاسی از طریق جاسوسی کمک زیادی می نمودند . این نوع جاسوسان بخصوص به زندانیانی که قبلاً با آنها دوستی و نزدیکی داشتند، خیانت نموده و از لحاظ روحی ضربات زیادی به آن زندانیان وارد می ساختند . مواردی نیز در خاطرات زندانیان قید شده که مبارزی که از طرف باز جو برای جاسوس شدن تحت فشار قرار گرفته بود، پس از برگشت به بند ، دست به خودکشی زده است. در ضمن بعضی نیز ممکن بود اگر تحت فشار تن به خیانت داده بودند ، در شرایطی دست از جاسوسی بکشند. » ؛

« ... توابع در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذرانند . یا می توان گفت که تواب ها در زندان های جمهوری اسلامی در حقیقت ، "مزدوران" بی مزد بودند. »

« ... مثلاً واقعیت این است که از میان توابع به قول خود شان صفر کیلومتر و یا توابع تیر تعداد بیشتری به استخدام وزارت اطلاعات در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغولند . در حالیکه بعضی از توابع مثلاً از نوع صرفاً جاسوس ، ممکن است دیگر در بیرون از زندان به همکاری خود با نیرو های امنیتی رژیم ادامه نداده باشند و عده ای واقعاً این کار را کردند »

«...تعدادی از توابع ... از مهلکه جان بدر برده و در دستگاه های سرکوب بکار گرفته شدند . این دسته از توابع دیگر در سال ۶۳ (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور) ، از کادر های رسمی وزارت اطلاعات و امنیت کشور بودند ، مثلاً رهبر تواب های مجاهدین در زندان پسران در اصفهان ، یعنی علی قره ضیالددین که از طرف دادستانی تهران حمایت می شد ، بعداً جزو وزارت اطلاعات شد .

بخشی از این دسته که مسلماً برای دیگران شناخته شده نیستند ، هم اکنون در خارج از کشور به انجام وظایف ضد انقلابی خویش بر علیه نیرو های مردمی مشغولند . در سال های اخیر تعدادی از توابع در خارج از کشور حتی خود را پناهنده سیاسی نیز جا زده اند زندانیان سیاسی توابع بیشتری از آن نوع را می شناسند و بعضاً نیز دست به افشای آنان زدند.»

در متن بالا رفیق اشرف به نکاتی مهم اشاره کرده که در ذیل فشرده آنرا می آورم :

- ۱- وزارت اطلاعات از طریق فشار... می کوشید از آنان جاسوس بسازد؛
- ۲- ... توابع در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذرانند
- ۳- تعدادی بیشتر از میان توابع (صفر کیلو متر " ، " توابع تیر " به استخدام واواک در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغولند؛

۴- تعدادی هم که از زندان رها شدند در دستگاه وزارت اطلاعات بکار گرفته شدند؛

۵- بخشی از این دسته که برای دیگران شناخته نیستند هم اکنون در خارج از کشور به سر می برند ؛
از متن فوق مستفاد می گردد که تعدادی از توابع که از زندان رها شدند یگراست به وزارت اطلاعات برای کار جاسوسی بر ضد خلق ایران مراجعه کردند . اینها از زمره جویده شده های خورد شده بودند که یا در آغازین روز های تحقیق (بازجویی) و شکنجه و یا در تداوم آن ، تاب نیاورده پیمان همکاری با اطلاعات زندان بستند . و در ایام محبس این همکاری را در عمل هم ثابت کردند . از اینرو وزارت اطلاعات ، اینها را که به طور قطع راهی نداشتند به سوی "کوچه های باور مردم " استخدام کرد . [از شعر پیشواز از شاعر مبارز ایران م . آرم که بخاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد ۱۳۴۹ در تهران سروده شده ، غرض مطالعه شعر ، مراجعه شود به اخیر توضیحات (*)]

طیف دیگری از اینها که در زندان بدتر و شدید تر از جلادان و پاسداران زندان بر ضد زندانیان عمل کردند، بعد از رهائی ، واواک بی چون وچرا و با آغوش باز از آنان پذیرائی کرد و افتخار عضویت این دستگاه رعب و وحشت را به آنان تفویض نمود .

از آنجایی که عملکرد های زندان داران در تمام زندان ها قسماً و در زندان های کشور های همجوار (آسیایی) به خصوص کشور های دارای جهات مشترک نژادی ، زبانی ، دینی فرهنگی و... عمدتاً شباهت هایی دارند . طوری که در ایران (بعد از غصب "ماشین حاضر و آماده دولتی" توسط خمینی و شرکا) قسماً و در افغانستان (بعد از کودتای ننگین توده ای های افغانستان و تصرف همین " ماشین حاضر و آماده ") کلاً ، مسئولین زندان ها طبق رهنمود های مشاورین KGB عمل می کردند ، متکی به همین شباهت ها و عملکرد ها در زندان های هر دو کشور می توان به مطالبی در زیر اشاره کرد که (به برداشت این قلم) در نوشته های رزمندگان زندان دیده ی ایرانی به آن تماس گرفته نشده و یا تلویحاً به آن اشاره شده و یا من آنرا ندیده و نه خوانده ام ، و ؛ اما در نوشته های رزمندگان افغان اثری از آن به مشاهده نرسیده است .

در حالیکه کالبد شکافی جسم جنبه و کلاً نامرئی سیستم های اطلاعاتی و میکانیزم عملکرد های آنان در رابطه با نفوذ عناصر اطلاعاتی و ضربه زدن تشکیلات چپ انقلابی و به دام انداختن مبارزان (اعم از دموکرات و کمونیست) در هر دو دولت " خدا داد " (کابل و تهران) توسط پولیس های سیاسی هر دو رژیم ، رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی با زندان و تسلیم و تواب و... دارد. از همین نقطه ضعف یعنی سطح نازل "شم سیاسی" - که لنین بار بار بر آن تاکید ورزیده - یکی از عوامل عمده عدم رشد شناخت پولیس سیاسی در پروسه مبارزه می باشد. و با یک جهان تأسف که جنبش های چپ انقلابی در هر دو کشور ضربات جبران ناپذیری را از همین ناحیه عدم شناخت پولیس سیاسی متحمل شده اند . به باور این قلم این کمبود خیلی ها مهم بوده و می باید هر چه زود تر در آثار قلم به دستان دیده به آن پرداخته شود.

۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد) :

با اجازه خواننده با حوصله و مشتاق کاوش در امور چگونگی عملکرد اطلاعاتی دشمنان طبقاتی مردم به خاطر سرکوب جنبش انقلابی ... ، مطالبی هر چند بسیار فشرده در همین مورد (در همان سالها) از رساله " نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد ها کی جی بی در افغانستان " از این قلم را انتخاب نموده در اینجا ارائه نمایم :

« عناصر نفوذی خاد در داخل تشکیلات احزاب و سازمانهای ضد شوروی از سه عرصه نفوذ می کردند .

- ۱- اجتماعات مردم ، چه در داخل کشور ، چه خارج از آن .
- ۲- جبهات جنگ مقاومت ،
- ۳- زندان ها .

اساساً عملکرد های خاد را میتوان در زیر سه طیف افاده کرد

- ۱- طیف اول: مربوط می شد به تمامی احزاب و تنظیم های اسلامی .
- طیف اول هم ۲ بخش را احتوا نموده بود:

بخش نفوذی یک: این ها به داخل تنظیم های اسلامی در خارج از کشور و خارج از حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور نیز فعالیت داشتند.

بخش نفوذی دو: این ها در درون تنظیم های اسلامی در حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور به کار و بار استخباراتی اشتغال داشتند. (همچنان در زندان ها)

۲- طیف دوم: سازمان ها ، گروه ها ، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور را (همچنان در زندان ها) تحت نظر داشته ، در آن نفوذ کرده ، سرگرم پیاده کردن طرح های داده شده از طرف مشاورین روسی خاد بودند .

- ۳- طیف سوم یا طیف خارجی:

بخش الف: - فعالیت خادی ها را در قالب کارمندان سفارت خانه های افغانی ، وکالت التجاری ها ، نمایندگی بانک ها و نمایندگی طیاره مسافر بری آریانا و سایر نهاد های رسمی دولت مقیم خارج احتوا میکرد.

بخش ب: - فعالیت خادی در قالب پناهنده سیاسی و تجار انفرادی و محصلین (دانشجویان) محدود می شد. هر دو بخش (ب) و (الف) فعالیت چپ انقلابی را در خارج از کشور تحت نظر داشتند .

به شماری از اعضای نفوذی خاد در درون تشکیلات نیرو های مقاومت (در داخل و در خارج کشور) بعد از پایان کار اطلاعاتی - سیاسی شان ، امر برگشت به وطن داده می شد. اینها ، آنده از عناصری سست شده در جبهات و یا در عقب جبهات (که با سطح آگاهی نازل و عدم شناخت درست از ماهیت تنظیم ها و تشکیلات منصوبه ی شان ، همچنان از علت تجاوز ارتش شوروی به کشور شان ، به صفوف جنگ مقاومت پیوسته بودند) را با شگرد های مختلف به جانب دولت کارمل متمایل می ساختند. خادی های نفوذی با عناصر تسلیمی یکجا در نقش " برادران آزرده خاطر " که از جنگ علیه

دولت دموکراتیک دست کشیده و آرزوی پیوستن و همکاری با دولت " مردمی " را دارند، به ساحات نظامی دولت داخل می شدند. والی ولایت (استاندار) با عده ای سرباز مسلح و کارمندان مخفی خاد و... به پیشوا این " برادران آزرده خاطر " می شتافتند و فلمبرداران از این درام کمدی فلمبرداری می کردند ، تا عوام الناس را بفریبند که از جنگ مقاومت دست بکشند و به آغوش دولت برگردند.

در اوایل شکل گیری این پروسه، از جمع گروه " آزرده خاطر " ها ، مثلاً گروه پنج نفره ، سه و یا چهار تن شان از همین نفوذی های خاد می بودند که یا از طرف نیرو های مقاومت زیر شک و شناسائی قرار گرفته بودند و یا...، قبل از دستگیری همراه با جذب شده هایشان به حیطة نفوذ نظامی ارتش شوروی و دولت پوشالی زیر پوشش " تسلیمی " ، آزرده خاطر " ، " خسته از جنگ برادرکشی " داخل می شدند و یا بنا بر ملحوظات اطلاعاتی - نظامی از ساحات نفوذ دشمن به داخل خواسته می شدند.

شماری از این افراد با تجربه ، یعنی نفوذی های خاد ، با تعدادی از تسلیمی های جنگ مقاومت - روی آورده به دولت - که مدت معینه آموزش استخباراتی شبکه های خاد را سپری کرده بودند ، به داخل تنظیم ها، احزاب و سازمان های مورد نظر خاد در درون کشور می خزیدند (تسلیمی های توظیف شده با اظهار ندامت تاکتیکی) بدرون تنظیم و یا احزابی می خزیدند که تشکیل قبلی شان با همچون تنظیم و یا احزاب در رقابت و مخاصمت قرار داشتند. همچنان اعضای اصلی خاد که تجربه کارکرد در جبهات جنگ مقاومت را داشتند با شیوه های مختلف به درون تنظیم های " دشمن " می خزیدند

اینان (خادی ها و تسلیمی ها) بعد از نفوذ به درون تشکیلات یاد شده، حلقه ی منصوبه و یا حلقات شناسایی شده را با خود یکجا به زندان می انداختند. خاد می کوشید مسئولیت گرفتاری اعضای حلقه ، به دوش عضو اصلی نفوذی اش نیفتد ، تا وی در زندان به مثابه مبارز مقاوم جلوه کرده کار و بار ا اطلاعاتی و سیاسی خود را بدون دغدغه خاطر پیش برده و بعد از رهائی نیز به همان سازمان منصوبه به مثابه عضو زندان دیده مورد ستایش قرار گرفته (از مثال های در این زمینه عجالتاً خود داری میشود) به کار و بار اطلاعاتی - سیاسی خود ، من جمله در انحراف سازمان به جانب سیاست دولت مؤثریت داشته باشد .

دست عضو اصلی خاد به تناسب تسلیمی های آمده از جبهات مقاومت در خزیدن به درون حوزه های تنظیم های اسلامی بالا تر بود .

تسلیمی ها در واقع دوره آزمایشی شانرا در زندان سپری میکردند در صورتی که درایت و فعالیت شان در کسب اطلاعات از برادران اسلامی و همزمان دیروز شان مطابق معیار های خاد می بود (طور مثال چه تعداد زندانی را با ثبت آواز و کشف اسرار شان به اصطلاح زندانیان می توانستند " به اعدام برابر سازند " ، یعنی شرایط " قانونی " اعدام شانرا که همانا سند ثبت گرفتاری شان می بود ، فراهم کرده می توانستند) افتخار عضویت خاد را کمایی می کردند

از طیف اولی بخش نفوذی یک که عضو خاد بودند، وظایف شانرا کماکان در میان احزاب و تنظیم ها و جبهات جنگ مقاومت ادامه می دادند . در صورت لزوم دید و یا زمانی که شماری از آنان مورد شک قرار می گرفتند - اگر فرصتی به چنگ آورده می توانستند - بخشهای از افرادی که قبلاً بالای شان عملیه جلب و جذب صورت گرفته بود را نیز با خود همراه نموده از بیراهه و کجراهه (در همان نقش های - "آزرده خاطر ، رنجیده خاطر " و...) وارد حیطة نفوذ نظامی دولت پوشالی می شدند. «

در رابطه با این نظر نویسنده " در جدال با خاموشی " مبنی بر: «... توابین در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذرانند » و اطلاق " مزدوران بی مزد " به این ها، مطالبی وجود دارد که باید تلخیص شده آنرا به عرض خوانندگان گرامی برسانم :

" مزدوران بی مزد " دقیق ترین نامی است که رفیق اشرف به این طیف از توابین اطلاق کرده است که به درستی افاده کننده محتوای مقوله تواب بوده می تواند. این واژه تا اکنون به آنانی اطلاق شده که از آرمان و باورهای انسانی و مبارزاتی خود بریده ، خود به شکنجه گران همه وقته ی رفقای کمونیست خود و برادران مجاهد و ... خود استحاله نموده اند ؛ اما به شماری ولو محدود که عضو اصلی ساواک

بودند - بعد ها که ساواک به اوواک تغییر نام یافت - مسلماً عضو اوواک خوانده می شدند . اینها بعد از خزیدن در درون تشکیلات چپ انقلابی و مجاهدین و... ، بعد از مدتی کار کرد از جانب سازمان هایی که در آن نفوذ کرده بودند شناسایی نشدند .

بر مبنای عملکرد های کی جی بی در افغانستان - که بعداً به آن اشاره می شود - به صراحت می توان گفت که شماری از اعضای مخفی حزب توده در ساواک نفوذ کردند. وعده ای دیگرشان هم - بعد ها - در اوواک خزیدند . همانطوری که برادران پرچمی شان در نهاد های اطلاعاتی کشور شان ، حتی در " حزب انقلاب ملی " داود خان نیز نفوذ کرده بودند.

شناسایی پرچمی مشهور یعنی "خلیل زمر" عضو کمیته مرکزی - یا یک پته پائینتر - پرچم که در اصل از اعضای افغان ساواک شاه بود ، توسط همین توده ای های نفوذ کرده در ساواک کشف و خبر آن رسماً به ببرک کارمل که خود یکی از اعضای KGB بود؛ رسانده شد. مسئولین مخفی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" طی چند سال زمر را شدیداً تحت نظر داشتند ، تا اینکه کودتای ننگین ۷-۲-۱۳۵۷، به وقوع پیوست و "خلیل زمر" به دستور مستقیم کارمل زندانی شد. و اضافه از ده سال را در زندان پلچرخ سپری کرد. [منبع خبر یک تن از زندانیان بلند مرتبه فرکسیون خلق که با کابینه و اعضای " شورای انقلابی" حفیظ الله امین به شمول صدر اعظم (نخست وزیر) آن دکتر شوالی یکجا در زندان پلچرخ زندانی بودند] .

نفوذی ها بنا بر لزوم دید آمرین اطلاعاتی شان حلقه ی منصوبه ی خود را با خود یکجا روانه زندان کردند. در چنین صورتی ، مثلاً در اواخر سال ۶۰ که پدیده تواب در زندان های ایران شکل گرفت مسئولین اطلاعات - که پیش از آن به ساواک تعلق داشتند - ضربه را قسمی متوجه سازمان مورد نظر کرده حلقه و یا حلقاتی از آنرا گرفتار نمودند که مسئولین سازمان متوجه خیانت عضو نفوذی اطلاعات نشوند، تا اینها در زندان بتوانند بی درد سر به کار اطلاعاتی - سیاسی (نه به مفهوم راپور دادن از این یا آن زندانی که با یک دیگر حرف زد و یا...) شان ادامه داده ، بعد از رهائی هم ، در درون سازمان منصوبه ی شان به اشکال فعالیت تخریبی دست یازند. مگر تعداد دیگری از همین نفوذی ها خود را در زندان در نقش تواب قرار دادند ، تا از یکطرف با زندانیان یکجا در سلول ها زندگی نمایند و آنان را بطور شب و روز تحت نظر داشته ، و به بهانه های مختلف راپور آنان را به جلادان رسمی زندان بدهند ، تا شدیداً مورد شکنجه قرار گیرند. و یا خود شخصاً زندانیان را مورد ضرب و شتم و بدتر از آن تحقیر و توهین قرار دهند . در اصل نقش سرباز و یا پولیس بالای سر زندانی را انجام داده و زندان را به صد زندان دیگری بر آنان میدل سازند. و از طرف دیگر با تأیید غلام صفتانه خمینی و رژیم اش و نقد بیشرمانه از سازمان و گذشته مبارزاتی خودشان ، اثرات بسیار مخرب روانی را بر سایر زندانیان ، همچنان بر جوانانی که به خاطر سرنگونی رژیم منفرودر استای تماس و پیوستن به جانب مبارزان ضد رژیم در خارج از زندان گام بر می داشتند و همینطور بر کل جامعه ایران و جنبش انقلابی افغانستان و منطقه ؛ بگذارند .

مواردی که در فوق به آن اشاره شد آیا در شرایط دهه ی ۶۰ و از آن بیعد در گرفتاری ها و در زندان های ایران مشاهده نشده است ؟ هرگاه پاسخ سوال فوق نه باشد و محتوای مبنی بر: " چون در دهه ۶۰ اوواک تأسیس نشده (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۶۳) بود که پولیس سیاسی آن در سازمان های انقلابی نفوذ کرده باشد و در زندان در قالب تواب و وظیفه اجرا نمایند " را پشتوانه خود داشته باشد . در چنین صورت جواب دهنده مسلماً به این باور رسیده که « رژیم جمهوری اسلامی ، ساواک شاه را واقعاً منحل کرده بود ».

این باور از لحاظ شناخت ماهیت ماشین دولتی (که بعد از غصب انقلاب مردمی ضد امپریالیستی به دست ادامه دهندگان راه شاهنشاه - با طرق و وسایل دیگر و با پوشش مذهبی ، توسط امپریالیزم امریکا و متحدینش - سپرده شد)؛ درست نیست. هر گاه انقلاب مردمی ایران واقعاً به دست مردم و فرزندان مبارز، دلیر، صدیق و با فهم آن تا پایان وظایف انقلاب رهبری می شد. در گامهای نخستین ، اولتر از همه تمامی اعضای ساواک دستگیر و به محکمه کشانده می شدند. و در پی آن ارتش شاهنشاهی بعد از ارزیابی و محکمه اعمال ستاد فرماندهی آن ؛ منحل می شد.

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریا لیزم به خاطری نظاره گرفعل و انفعالات درون انقلاب بود، یعنی در ظاهر "بی طرفی" اختیار کرده بود که می دانست قبلاً سکان آنرا امپریالیزم از طریق عوامل نفوذی ارتش، یعنی استخبارات ارتش و ساواک در قالب آیت الله ها و آخوند ها و ... با ترفند و توطئه، از دست پرتوان مردم گرفته، آنرا بر وفق پروژة طرح شده اش (که همانا سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران زیر پوشش اعتقادات مسلط بر افکار جامعه، یعنی دین و مذهب - در زندانها و خارج از آن بود) می چرخاند.

"حزب دموکراتیک خلق"، حزب توده و اکثریتی که هر سه پیاده کننده خط حرکی سازمان امنیت شوروی بودند و تا هم اکنون بخش های کاملاً مخفی و قسماً نیمه مخفی هر دو (توده ای و اکثریتی) در ایران و خادی ها بطور کل و پرچی ها قسماً در افغانستان در بند حلقه ای آن قرار داشته حرکت دهنده ی فعال این خط حرکی بوده و در رابطه با منافع این کشور فعالیت مینمایند.

قسمی که در بالا اشاره شد، در رابطه با کار و بار KGB در افغانستان باید طور فشرده تماس گرفت، تا یکسانی عملکرد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، حزب توده؛ همچنان اکثریتی ها [که شاخه ای کاملاً مخفی حزب توده بودند و در داخل "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (۱۳۴۹-۱۳۵۷)] نفوذ کرده با شگرد های مختلف شماری از آنان خود را تاسطح کمیته مرکزی آن سازمان رساندند، تا حد امکان اعضای صدیق و راستین آن سازمان را شناسایی کرده روانه زندان ساختند. با تفکرات انحرافی و ضد انقلابی خود شماری از اعضای شجاع، فداکار؛ اما ساده اندیش و سطحی نگر این سازمان را بدنبال خود کشاندند. در پایان خط، یعنی تصرف سازمان از درون داده شده از جانب KGB، زیر پوشش اختلافات تئوریک؛ انشعاب را بر سازمان تحمیل کردند. در پی آن نام معروف و محبوب شده سازمان در میان مردم را نیز از آن خود کردند. یعنی زیر نام پر افتخار ("چریکهای فدائی خلق ایران") و افزودن کلمه سازمان بدان ("سازمان چریکها فدائی خلق ایران") برآمد کردند، تا به خاطر منافع باداران روسی شان خلقی را بفریند. [در روشنی قرار گیرد، یعنی بسته بودن زنجیر قلابه هرسه در حلقه KGB برملا گردد

زمانی که اتحاد شوروی - در ایام رهبری خروشف خاین به امر کمونیزم جهانی - در افغانستان نفوذ اقتصادی کرد، موازی با آن اعضای KGB منصوب به ملیت های ازبک، تاجیک، ترکمن جنوب شوروی را که با هم نژاد ها و همزبانان شان در داخل افغانستان هم مرز بودند، در میان فراریان، پناهندگان و... به افغانستان فرستاد.

حدود یک دهه بعد شوروی بر مبنای استراتژی رهیافت به آب های گرم که لازمه اش کسب قدرت حاکمه - چه مستقیم چه غیر مستقیم - در افغانستان بود، "برادران تنی حزب توده ایران" ("حزب دموکراتیک خلق") را در افغانستان پی ریزی نمود. و تدابیر لازمه را غرض محدود ساختن و مهار کردن احزاب و سازمانهای ضد شوروی؛ نفوذ در داخل آنها؛ ترغیب و تطمیع شان در جهت پروسه وحدت با حزب دموکراتیک خلق، در پی آن ادغام (در واقع امر هضم) آنان در آن حزب؛ اتخاذ کرد. از جمله، شاخه های از حزب مذکور را جدا نمود و شاخه های جدا شده را ظاهراً در تقابل با "حزب دموکراتیک خلق" قرار داد که در پهلوی کار و بار اصلی شان، نگذارند که عناصر دلزده، و جدا شده از مدار آن حزب، به سوی دشمنان واقعی سوسیال امپریالیزم شوروی رفته، مبارزه ی شانرا با آنها سمت و سوی "اصولی" بخشند.

اساساً KGB از اوایل تشکل "جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان" که تقریباً ۲ سال ونیم بعد آن [بنام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (۱۳۴۳/۱۰/۱۱)] رسماً برآمد کرد [سرسپرده ترین اعضای کمیته مرکزی آن حزب را که منصوب به ملیت ها و اقوام مختلف کشور بودند، توظیف کرد بود که مزید بر جلب و جذب افراد از ملیت ها و اقوام مختلف کشور، در حوزه های تحت آموزش و پرورش خودشان و یا سایر مسئولین حزب، فقط افراد قابل اعتماد از ملیت ها و اقوام منصوبه ی خودشانرا - مجزا از حیظه دید سایر اعضای حزب، حتی اعضای بیروی سیاسی، به طور کاملاً سری و مخفی سازماندهی نموده، و گذارش فعالیت های سیاسی - استخباراتی آنان را صرفاً به اعضای رابط خود، که عناصر به ظاهر عادی و اغلباً غیر حزبی بودند؛ بدهند ...

شماری از این افراد دسته بندی شده ، بعد از تجاوز شوروی به کشور ، بدنه اصلی خدمات اطلاعات دولتی یعنی خاد را ساختند... که زیر بنای خاد را "کام" امین ؛ "اگسا" ی تره کی ؛ "مصونیت ملی" داود خان و "ضبط احوالات" ظاهر شاه می ساخت . یعنی هر سازمان جاسوسی بعدی تکامل سازمان قبلی خود بوده ، در دست به دست گشتن ماشین دولتی ، هیچکدام از سازمان های استخباراتی (اطلاعاتی) نامبرده منحل نشده بودند .

شوروی تعدادی از جواسیس اشرا پیش از تأسیس حزب خلق - پرچم در داخل سازمانهای استخباراتی ظاهر شاه و سردارداود خان داخل نموده بود. بعداً اعضای مخفی آن حزب به خصوص پرچمی های کاملاً مخفی را در درون نهاد های اطلاعاتی ظاهر شاه و داود خان جابجا کرده به مرور ایام تا سطح رهبری آن ها رساند ؛ مانند اسماعیل خان رئیس "مصونیت ملی" داود خان که هم اکنون در امریکا اقامت دارد.

طیف دومی خاد مر بوط می شد به سازمان ها، گروه ها ، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور.

(کارو کردار خاد در رابطه با چپ انقلابی مستلزم جزوه ی جدا گانه است. مثال های دیگری از فعالیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در بین چپ انقلابی و تنظیم های اسلامی طور فشرده در متن عنوان ۱۵ نیز توضیح شده است)

۴-۱- ریشه یابی پدیده تواب ، گوشه ای از کار و کردار توده ای و اکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن .

رفیق اشرف در اثر ماندگارش می نویسد :

« تقریباً اواخر سال ۶۰ بود که پدیده تواب در زندان شکل گرفت ؛ ولی شکی نیست که همکاری عناصر خاین و پست با جنایتکاران جمهوری اسلامی از همان اوایل دستگیری های گسترده سال ۶۰ آغاز شد که از میان اکثریتی - توده ای ها (حتی در بیرون از زندان) افراد زیادی در زمره آنها بودند . اینان خط سیاسی حزب و سازمان شان که همانا تقویت رژیم بزم آنان " ضد امپریالیست " جمهوری اسلامی بود را به درون زندان آورده و در نتیجه در سال های خون و جنون ۶۰ و ۶۱ آشکارا با درخیمان زندان بر علیه زندانیان سیاسی همکاری می نمودند. بعضی از زندانیان سیاسی باقیمانده از دهه ۶۰ حتی زخم زبان های آنان بر علیه زندانیان سیاسی آنها در اوج اعدام ها و خونریزی های رژیم را به یاد دارند. یک مورد برجسته از همکاری یک عنصر اکثریتی با جنایتکاران زندان مربوط به فرد خانی است که یکی از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " مسئول بند شخصی بود بنام مجتبی که از هواداران سابق اقلیت بود که بعد ها تواب شده بود . معاون او شخصی بود از هواداران سابق اکثریت که آدمی جلب و موذی بود . در مجموع معاون بند خط دهند ه بود و مجتبی را در صحنه داشت و خودش در واقع کارگردانی می کرد . " ؛ " بعد ها درون بند فهمیدیم که تصمیم فرستادن افراد به اتاق های مختلف توسط یک نفر اکثریتی دو رژیمه به نام محسن درزی و دوست توده ای او حمید رضوانی از اعضای حزب توده صورت می گرفت. محسن که هم در رژیم شاه و هم در رژیم خمینی زندانی شده بود و از کادر های مرکزی به شمار می رفت ، بیشتر این جابجائی ها را انجام می داد بدون این که کسی متوجه آن باشد. محسن درزی به مجتبی میر حیدری مسئول بند خط می داد که زندانیان مختلف را در کدام اتاق ها نگه دارند. محسن نقش خود را خیلی خوب بازی می کرد و دیگران را جلو می انداخت تا چهره ی خود را در پشت سر آنها پنهان کند. غافل از این که در آخر نقاب از صورت او خواهد افتاد و مردم چهره ی واقعی او را خواهند شناخت . " این البته مربوط به ماههای در سال ۶۰ بود ... برای نمونه یکی دیگر از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " از دیگر توایان بند که وظیفه ی برخورد تنوریک با افراد را به دوش می کشیدند ، محسن درزی یک اکثریتی که سابقه زندان زمان شاه را نیز داشت ، بود. او در جوخه ی اعدام نیز شرکت کرده بود و مدعی شده بود که تیر خلاص ضد انقلاب را زده و به انجام آن نیز مباحثات می کرد ! وی از ابتدای دستگیری در سال ۶۰ ، جزو توایان بند های مختلف بوده و جنایات متعددی را مرتکب شده بود. « ؛

« ... پس از دستگیری توده ای ها در سال ۶۲ نورالدین کیانوری و احسان طبری و محمد مهدی پرتوی و غیره در رابطه با کار بازجویی توده ای ها ، خود را در خدمت نیرو های امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده بودند...» ؛ « ... در رابطه با اعضاء و هواداران دستگیر شده سازمان اکثریت نیز همانطور که پیشتر اشاره شد ، فرخ نگهدار و مهدی فتاح پور با اینکه زندانی نبودند ، در اختیار نیرو های امنیتی در شعبه بازجویی قرار داشتند. ».

و حال رفیق اشرف در اثرش " در جدال با خاموشی " ریشه های اولی توابع را در دهه ۱۳۳۰ دنبال نموده در صفحه (۲۷۹) می نویسد :

« واقعبین این است که جنبش ایران پیش از این ، از بردن خط ندامت به زندان که در سال های ۳۰) پس از کودتای ۲۸ مرداد (توسط رهبری حزب توده صورت گرفته بود ، تجربه بسیار تلخی داشت . کمیته مرکزی حزب توده نیز ظاهراً با توجیه جلوگیری از اعدام ها و حفظ کادر های حزبی ، چنان سیاستی را در پیش گرفته بود . اما نفی مبارزه و مقاومت در مقابل ارتجاع سلطنتی در زندان و تشویق به ابراز ندامت ، خیلی زود فاجعه بودن آن سیاست را به اثبات رسانده و تجربه بسیار تلخی را در تاریخ ایران باقی گذاشت . سیاست بردن خط ندامت به زندان توسط " کمیته مرکزی " پس از دستگیری های گسترده بعد از ۲۸ مرداد ، از یک طرف باعث درهم شکستن فضای مبارزاتی در زندان ، تضعیف روحیه مبارزین و گسترش فضای بی اعتمادی در میان زندانیان گشت و از طرف دیگر به رژیم شاه کمک نمود تا خود را قدر قدرت نشان داده و فضای رعب و وحشت را در زندان ها و در کل جامعه مستولی سازد .».

به تائید این کاوش و ریشه یابی پدیده توابع از رفیق اشرف این قلم اضافه می نماید که عملی کردن این خط در زندان شاه ، توسط عمویی از حزب توده و فرخ نگهدار از اکثریت ، مصادف است با سر بلند کردن رویوزیونیزم خروشی از حزب کمونیست اتحاد شوروی ، که مسلماً تجدید نظر در احکام اساسی کمونیسم علمی اثرات مخرب و فاجعه آفرینش را بر تمامی نهاد های اتحاد شوروی به خصوص سازمان امنیت آن کشور و احزاب کمونیست جهان نموده بود . مغز های متفکر حزب توده و اکثریتی رهنمود ها و دستاویز و فرامین سازمان امنیت آن کشور یعنی KGB را بدون نقد و انتقاد ، برده وار ، در عمل پیاده می کردند .

۱۵- اجمالی از عملکرد " خط " دهنده به حزب توده و اکثریتی در ایران و " حزب دموکراتیک خلق " در افغانستان .

نوشته ای ذیل از این قلم تحت عنوان (" اطلاعیه در مورد شبکه های خاد زیر عبا و قبای اسلام ") در واقع جوابی بوده به حمله رادیویی یک خادی به جنبش انقلابی کشور و کمونیسم که بتاريخ یازدهم می ۱۹۹۸ در تورنتو وسیعاً پخش گردید . اینک بعد از حذف برخی قسمت های آن به مطالعه آن شما خوانندگان گرامی را دعوت می نمایم :

« رویز یونیزم شوروی، زیر پوشش سوسیالیزم و کمونیزم به صدور کودتا ، مانند کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان، از طریق احزاب ساخته شده ی خود، مثل " حزب دموکراتیک خلق " ، در جهان پرداخت. در پی آن به اقتضای منافع آزمندانه اش که از ماهیت امپریالیستی آن نشئت میکرد ، به خیال خام تصرف آبهای گرم و تجدید تقسیم جهان، به افغانستان که در مسیر ماشین جنگی اش به آنسو، قرار داشت، بی باکانه تجاوز کرد. ثمره آنی این تجاوز، که تا همین اکنون در خدمت منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی اش (در شرایط اشغال کشور توسط امپریالیزم جنایت پیشه امریکا) قرار دارد، دستگاه جهنمی خاد بود که از بطن خونین و چرکین دستگاه های استخباراتی ماقبل خود مایه و پایه گرفت.] و حال هم به همان نیرو و قوت خود بطور منسجم متشکل منضبط و کاملاً مخفی در دست باند قانونی رئیس پارلمان امپریالیستی به رهبری مارشال فهیم ... قرار دارد].

می باید تذکار داد، همانطوری که در اتحاد شوروی سوسیالیستی بعد از غصب قدرت حاکمه توسط دارو دسته خروشف - سوسلوف رویزیونیزم در کلیه عرصه ها اعم از سیاست، اقتصاد، فلسفه و ... ، اعمال گردید. سازمان امنیت آنکشور به پیروی از این تجدید نظر تحت رهبری برژنف ، صفوف حزب و

تمامی مجتمع ها و سازمانهای مربوطه ی آنرا از مضمون حزبیت (حزبیتی که قواعد و ضوابط رویزیونیستی بر آن حاکم شده بود) تهی ساخته ، مسئولین حوزه های حزبی ، حتی سایر افراد مهم در سطوح پائینی حزب را نیز به عضویت در شبکه های عیدیه کی جی بی واداشت.

در بدایت امر این سازمان امنیت شوروی، یعنی KGB بود که بر همه امور، از مسایل نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی گرفته، تا زندگی خصوصی اتباع آنکشور آگاهی و تسلط بلامانع داشت. (البته تا آن زمان GRU سازمان اطلاعات وزارت دفاع شوروی تضادش را با KGB قسمی که در لشکر کشی شوروی به افغانستان نمایان ساخت ، بر ملا نه نموده بود)

KGB بر سیاست حکم میراند؛ نه بر عکس آن. به تبعیت از این سیاست ضد مارکسیستی-لنینیستی ، در افغانستان نیز به همان شگرد و شیوه عمل کرد. به خاد سازی « حزب دموکراتیک خلق» پرداخت. در وهله اول تجاوز، بخش پرچمی ها از هسته های کاملاً مخفی نجیب الله، کشتمند و... ؛ قسماً پرچمی های مخفی از جناح کارمل، همراه با آن تعداد اعضای پرچمی و خلقی که سال ها پیش از تجاوز شوروی به افغانستان در « ضبط احوالات » ظاهر شاه ؛ « مصونیت ملی» داودخان، بعد ها به داخل حزب وی (" انقلاب ملی ") ؛ همچنان " اگسا " ی تره کی و " کام " حفیظ الله امین نفوذ کرده و به رگه های پر اهمیت آن نهاد های استخباراتی دست یافته بودند را همراه با آنانی که بشیوه سنتی عضو این نهاد ها شده بوده و از چنبر حرفه منفور شان گریز نمی توانستند ، ویا به حرفه منفور شان پایبند بودند، بدنه و اسکلیت خاد را ساختند. شماری محدودی از پرچمی های مخفی قبل از تجاوز شوروی به کشور، در داخل تشکیلات چپ انقلابی رخنه کرده بودند که دو ، سه تای شان هم اکنون در کابینه دولت کرسی افتخار خدمت به امپریالیزم اشغالگر و جنایتکار امریکا را نیز کمایی کرده اند.

با عزل ببرک کارمل - این خاین به خلق افغانستان - از رأس اهرم حزبی و دولتی، به یکتا متفکر و مبتکر در امور اطلاعات (نجیب جلاد) دستور داده شد تا کابینه جدیدش را از اعضای خاد که ظاهراً در نقش عناصر دموکرات، بیطرف و بی غرض به کار و بار دولتی و یا شخصی اشتغال داشتند ؛ تشکیل دهد.

جلاد خاد بعد از تغییر نام « حزب دموکراتیک خلق» به « حزب وطن» و «جمهوری دموکراتیک» به « جمهوری افغانستان»، در یک اعلامیه رادیویی چنین گفت : « در حزب ما دیگر جایی برای پرچمی و خلقی نیست ...»، در این مقطع زمانی پروسه خادی شدن کل حزب به نقطه پایانش نزدیک شده بود. آنعه از پرچمی ها و خلقی هایی که به این امر یعنی عضویت مستقیم خاد گردن نهادند، در «حزب وطن» باقیماندند و به کرسی های بالاتر آن حزب رسیدند و به ثروت های هنگفتی دست یافتند. سایر اعضای آن، به ویژه پرچمی های کارملی، برخی از خلقی های ناراضی، همچنان خادی های مخفی (گروه اخیر- که به ارتقای مقام در خاد یعنی امتیاز کارجاسوسی در خارج از کشور دست یافته بودند) به دستور مشاورین روسی و با استفاده از قانون پاسپورت که در اوایل سال ۱۳۶۷ عمده‌تاً به همین منظور تدوین و نافذ شده بود از کشور خارج شدند.

افراد شناخته شده ی خاد، از جمله قوماندانان زندان ، مستنطقین (بازجویان)، زندان بانان، نخست به جمهوری های شوروی سابق پراکنده شدند، بعداً به کشور های غربی مثل انگلستان، آلمان، امریکا، کانادا و... پناهنده شدند. نیمه مخفی ها نیز زیر عناوین مختلفه ؛ خود شانرا به سمت «پناهنده» جا زدند.

همگان، ایامی را به خاطر خواهند داشت که اعضای به اصطلاح «حزب دموکراتیک خلق» و کدر های بلند پایه آن، که سر مست از اشغال افغانستان توسط چکمه پوشان فاشیست روسی بودند، در برابر سفارت کشور های غربی (طور مثال سفارت امریکا مقیم کابل) دست به تظاهرات می زدند. و گلو پاره میکردند. و فریاد میزدند که « ریگن رئیس جمهور امریکا بازیکن فلم های کابوایی کجا و ریاست جمهوری امریکا کجا !»، هورا میکشیدند و می خندیدند. غافل از آنکه روزی رهبران و کدر های برجسته شان در برابر سفارت آنکشور (وسایر کشور های غربی) در دهلی، اسلام آباد، مسکو و... زانو خواهند زد، و خود را وابسته KGB خواهند خواند. و با تضرع و التماس خواهان پناهندگی به « غرب امپریالیست » خواهند شد ، که چنین شد. اینها: محمد خان جلالر کی جی بی شناخته شده در نیویارک ، سلطانعلی کشتمند صدر اعظم (نخست وزیر) در دولت کارمل ، کریم میثاق در انگلستان، محتاط،

پنجشیری در امریکا ، صالح محمد زبیری وسایر وزرای وابسته به کی جی بی هم اکنون در آستان امپریالیزم به کرنش نشسته اند.

[برادران تنی شان یعنی توده ای ها و اکثریتی ها که هم اکنون در کشور های غربی دم و دستگاه های بهم زده و به تطهیر پاسداران مخفی و نیمه مخفی مثل گنجی ها و واواکی ها چون مارینا ها و توابین افشا نشده و یا شناخته شده همچنان توابین زیر نام پناهنده و زندانی سیاسی ؛ مشغولند .]

سوسیال امپریالیزم شوروی - که بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان ماسک و مکیاز سوسیالیزم و کمونیزم کذایی اشرا دور افگند و چهره واقعاً امپریالیستی اشرا با تجاوز آشکار به چین و قتل عام مردم بیگناه و بی دفاع آن سرزمین به جهانیان شناساند - نیرو های ذخیره اش، به ویژه شبکه های مخفی خاد خارجی افغانستان را با بودجه هنگفت، که قبلاً توسط اجنتان نجیب الله به مسئولین آن شبکه ها در خارج تحویل داده شده بود، به مصروفیت های تجارتی (بازرگانی) و امور به اصطلاح فرهنگی (منهای فرهنگیان متعهد و مبارز) و ... گماشت، که اینها در همین رابطه باریب و ریا، به کار و بار اطلاعاتی شان تا هم اکنون مشغولند. دفاع از منافع روسیه ، ضدیت بامردم و حمله تب آلود، بی اساس و بی خردانه بالای چپ انقلابی ، سوسیالیزم و کمونیزم را هدف اساسی خویش قرار داده اند. شمار دیگری از اینان در درون چپ انقلابی خزیده به تخریب، تفتین و توطئه علیه شخصیت های انقلابی همچنان جنبش های انقلابی سایر کشورها مشغولند .

بخشهای عمده ی داخلی و خارجی خاد، از نخستین روز های استخوانبندی این هیولای خون آشام با روحیه تضاد و تقابل با کمونیزم واقعی و ضدیت با خلق و پرچم (البته در چهار چوب حزب شان) پرورش یافتند. اینها طبق رهنمود مشاوران روسی به مطالعه امور دین اسلام اعم از تسنن و تشیع پرداختند. بعداً به اشکال گونه گون در احزاب و تنظیم های بسته بندی شده ی اسلامی توسط I.S.I و سازمان CIA ، و مدرسه های قم و واواک ایران و عربستان، حتی در سازمانهای اطلاعاتی غرب و قاره امریکا رخنه کردند. تعدادی از آنان تا سطح رهبری در احزاب اسلامی خزیدند و در ائتلاف ها، وحدت ها، تقابل ها و تخاصمات تنظیم های "اخوانی" (باند های اسلامی) دست دراز داشتند، و تا هم اکنون دارند.

بعد از فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ (اشغال کابل توسطه باند های اسلامی) در گشت و گشتار، غارت و چپاول، آتش افروزی و تخریب شهر ها و شاهراه ها و تجاوز به ناموس مردم خسته و کوبیده شده، با باند ها و داره (دهاره) های تفنگ بدوش و ساطور به دست اسلامی ، همراه و همگام شدند. حتی در بسا موارد، در قساوت، شقاوت، و قصابی مردم، از داره های "اخوانی" مزدور نیز پیشی گرفتند ؛ زیرا که از مردم به شدت متنفر شده بودند. عامل عمده ی اینهمه انزجار و نفرت؛ انعکاسی بود از هوشیاری و مقاومت مردم - مردمی که بادرک وابستگی " حزب دموکراتیک خلق" به شوروی و ارزیابی دقیق از ماهیت رژیم کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، که با مداخله مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی متحقق شد، با تحرک مسلحانه؛ اما خودجوش (همانند قیام با عظمت هرات در برابر خلقی ها) بر ضد رژیم کودتا دست یازیدند. و در نهایت با جنگ حیرت آور مقاومت، ارتشی تا گوش و گلو با ساز و برگ مدرن جنگی مسلح را به شکل خفتباری از کشور بیرون راندند. و به دولت سالاری خلقی و پرچمی و خاد در هئیت «جمهوری دموکراتیک» و «جمهوری افغانستان» نقطه پایان گذاشتند.

هم اکنون بخشهای به اصطلاح فرهنگی خاد نیز با چنین نفرت ، پیوسته در تلاش و تقلا اند تا اذهان پناهندگان افغان و ایرانی را در مورد چپ انقلابی و کمونیست های راستین هر دو کشور مغشوش و مکرر سازند .

اینها از هر موضع و موقع مساعد سود برده ، تیغچه های زنگار گرفته مردم دوستی و اسلام پرستی و اسلام نمایی و دموکراسی خواهی را بر سر و سینه می زنند، و برای جلب اعتماد کشور پناه دهنده ، حتی به مرده های خویش هم لگد میزنند و لست آن افشا شدگان خادی را منحیث حجت صداقت خویش بدست نشر می سپارند، تا قلاده اطلاعاتی کشور سومی را نیز زبیر گردن نرم و خمیده ی شان ساخته و بر تعداد این قلاده ها بیفزایند. «.

بلی خواننده پژوهشگر، طوری که رفیق اشرف با دید زره شمارش قبلا هم اشاره کرده است، منشأ اصلی تواب تاکتیکی (یا در ظاهر تاکتیکی) "خط ندامت" حزب توده و اکثریتی که ماهیتاً هر دو یکی است؛ می باشد. این قلم هم به خاطر دارد که در دوره "آریا کین" - این شاه خاین به خلق ایران - فرخ نگهدار اکثریتی و شرکا به دستور همین حزب توبه نامه داده از زندان رها شدند. قسمی که پیشتر نوشته شد، سر منشأ اصلی این خط منحوس یعنی "خط ندامت"، KGB بوده، و اعضای مرکزی حزب توده و اکثریتی در ایران؛ و اعضای مرکزی "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان، چون مومی در بین انگشتان این نهادی دارای حیطة نفوذ جهانی بیازی گرفته شده بودند. و اکنون نیز در همان وضع قرار دارند.

۱۶- توده ای و اکثریتی در زندان پلچرخ کابل، زندانی یا اجنت KGB ؟ :

توده ای ها و اکثریتی های وابسته به KGB که تجاوز ارتش شوروی به افغانستان را با رقص و پایکوبی مورد تأیید قرار می دادند و مطابق دستور آن سازمان در ارتباط مستقیم با "حزب دموکراتیک خلق" قرار می گرفتند. این ناشریف ترین انسان های روی زمین در حالی که خلق افغانستان در زیر بمب و راکت و خمپاره و مرمی های تانک و توپ و... ارتش اشغالگر اتحاد شوروی پارچه پارچه می شدند و کشتار های دسته جمعی در زندان های افغانستان طی هفته ها و ماه ها و سالها بصورت منظم ادامه داشت؛ بطور گروپی به کابل آمده در جشن ها و سالروز های این "کدر حزب" مزدور و آن "مبارزه برجسته حزب" منفور و همینطور به خاطر سالروز "پیروزی انقلاب شکوهمند ثور" (کودتای تنگین ۷ ثور ۱۳۵۷) و سالروز مرحله نوین آن (تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان) اشتراک میکردند و با بالا انداختن جام های شراب یکدیگرشانرا به آغوش کشیده در وصف کار و بار قصابان روسی در ذبحگاهی بنام افغانستان " سروده های رزمی حماسی " سر میدادند. این وجدان فروخته های بی ننگ، حزب مذکور را در کار و بار سرکوب مردم در زندان ها و خارج از آن یاری می رساندند. یا به اصطلاح " وظیفه انتر ناسیونالیستی" (در واقع جاسوسی) شانرا انجام می دادند. (به علاوه چشم دید این قلم در زندان، اسناد منتشر شده ی دیگر هم در رابطه با همکاری اینها با حزب " دموکراتیک خلق افغانستان" وجود دارد که در آینده پیشکش جنبش انقلابی ایران خواهد شد).

هم اکنون مطلبی در مورد یک توده ای در افغانستان از مقاله (" دست KGB در درون خورجین جمعیت در مانده") از همین قلم با نام مستعار " برزین"، در ذهنم متبادر شد. نوشته، در نشریه " مجاهد ولس " شماره ۱۹۱ (مورخ سرطان ۱۳۷۲ - اول جون ۱۹۹۳) درست چهارده و نیم سال پیش منتشر شده بود. اینک توجه خوانندگان گرامی را به بخشی از آن جلب می نمایم.

« در اوایل سال ۱۳۵۹ یک تن از اعضای مخفی حزب توده ایران که در خدمت رژیم آخوند های ایران قرار داشت - زیر نام «محسن رضایی» - به دستور KGB، در قالب چریک کار کشته ایرانی که گویا در صفوف مبارزین فلسطینی ها علیه ارتش اسرائیل نیز جنگیده، به گونه ی «داوطلب» (البته مخفیانه) وارد کابل گردید. به مجرد ورود موصوف به کابل، مسئول ستمی «حزب جمعیت اسلامی» به رهبری ربانی - احمد شاه مسعود باوی در تماس شده، محل بود و باش وی را مهیا می سازد. بعداً «حزب جمعیت اسلامی»، اضافه از بیست تن از اعضایش را که در بین آنها دو معلم، چند تن مامور دولت یک پیلوت طیاره (هواپیما) جت میک 21 [پیلوت مذکور در شوروی تحصیل کرده، زبان اصلی اش پشتو بود. با سر بازان ازبک شوروی، که زیر پوشش ازبک های افغانستان مسئول قفل و کلید شماری از سلول های مهم «بلاک اول» و «بلاک دو» زندان پلچرخ بودند، به زبان ازبکی تکلم می نمود؛] دکاندار و تنی چند خادی نیز شامل بودند؛ در اختیار "چریک مسلمان" ایرانی قرار می دهد. «رضایی» این گروه را که بعد هابه «گروپ رضایی» مسمی شده بود، جمع و جور نموده، قبل از آنکه به کدام عملی مسلحانه علیه دولت دست نشانده اقدام نماید، خود و گروه سپرده شده ی جمعیت اسلامی را به طرز جالبی در مرکز شهر کابل در داخل سینما «پامیر» و یا در مقابل آن، در معرض شکار رفقای افغانی اش یعنی اعضای خاد قرار داد. «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشانده شوروی در

مورد «رضایی» ایرانی و یک تن از اعضای شجاع گروپ نامبرده حکم اعدام را صادر نمود. متباقی اعضای گروپ را به حبس های مختلف، از بیست الی دو سال قید، محکوم کرد.

«رضایی» در درازنای چند ماه دوره به اصطلاح «بازجویی» اش متواتر به سلول های زندانیان تازه گرفتار شده، منتقل می شد، تا اطلاعات سیاسی، نظامی و تشکیلاتی مورد نظر خاد را از زندانیان به چنگ آورده، آنرا به رفقای خادی - پرچمی اش (بازجویان و مستنطقین خاد) بسپارد. در اتاقی که مستنطق (بازجو) از این قلم تحقیق و بازجویی می نمود، ظاهراً "رضائی" را نیز غرض تحقیق آورده بودند؛ در واقع امر وی جریان تحقیق و بازجویی نگارنده این نوشته را تحت نظر داشت. وی بعد از خارج شدن مستنطق (بازجو) از اتاق؛ با این قلم بحث سیاسی ای را در رابطه با انقلاب ایران راه انداخت. این قلم به یاری معیار های شناخت پولیس سیاسی نامبرده را شناسایی کرد. [که پرداختن به چگونگی دریافت این معیار ها از مناسبات فی مابین افرادی دارای سمت های مختلف سیاسی - نظامی در برش های خاص زمان مبارزه و مبارزه مسلحانه و ارتباطات و مناسبات بین سازمان های انقلابی و... در این مجال نمی گنجد؛ مگر نوشتن دست آورد و تجربه شناخت پولیسان سیاسی و چگونگی کسب این معیار از شرایط مبارزه و کاربرد شان در لحظات بسیار حساس تعقیب و پیگرد، همچنان در پروسه جلب و جذب افراد متمایل به مبارزه و کسب عضویت سازمان انقلابی؛ هکذا در دوران زندان و بیرون از زندان، کاری است بسیار بسیار مهم که هر کمونیست آگاه و زندان دیده می باید به آن بپردازد].

K G B اجنت ایرانی اشرا که بارنگ و بوی جمهوری اسلامی آراسته کرده بود، تحت عنوان اعدام از زندان خارج ساخت و به کشور نامعلومی انتقال داد. یکی از اتهامات گروپ یاد شده، طرح پلان گروگان گرفتن بیرک کارمل و طیاره (هواپیما) حامل وی بود. «

(اعضای اصلی " حزب جمعیت اسلامی" در جریان تصفیه فزیکتی و... قرار داشتند، نه خادی های نفوذی در درون حزب جمعیت اسلامی).

فرد دومی که اسمش فراموشم شده، به لهجه مردم جنوب ایران به فارسی صحبت می نمود، از جر و بحث هایش در اتاق های بلاک یک پیدا بود که اکثریتی بود. کار و بار اطلاعاتی اش را در "کوته قفلی" زندان صدارت انجام داده بود، بعداً وی را به زندان پلچرخ انتقال داده بودند. شاید هم غرض کسب تجربه از دوران تحقیق و شکنجه زندان و چگونگی اخذ اطلاعات از زندانی به خصوص زندانی چپ انقلابی (چونکه در بلاک یک با زندانیان چپ انقلابی گپ و گفت داشت. یکی دو باری با نگارنده نیز جر و بحث های سیاسی داشت...).

۱۷- یاران زنده و صحبت باقی :

در مورد متن پرمحتوا و ارزشمند و رهگشای این اثر بلند و با عظمت ("در جدال با خاموشی")، باید بسیارنوشت، بحث هایی را با آتش فروزان همین اثر دامن زد، تا نسل برومند سمندر وار از میان شعله هایش بر خیزند و با اعجاز مبارزه پیگیر و بی امان (" مبارزه - شکست؛ مبارزه - باز هم شکست؛ مبارزه - سرانجام پیروزی ") دنیایی را که خواهان آنند؛ بنا کنند. بلی، دنیایی را که نخستین بار به رهبری نابغه سیاست و انقلاب (لنین بزرگ) در اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید.

آرزومندم تا سایر فارسی زبانان و دری زبان مبارز و کاوشگر که خواهان آگاهی از وقایع و رخداد های خونبار دوره استبداد شاهی و بربریت رژیم جمهوری اسلامی (که اولی مکمل دومی و دومی ادامه اولی با وسایل و شگرد های پیشرفته من جمله دین اسلام، در رابطه با سرکوب مردم صلح دوست، دلیر و آزادی دوست کشور همسایه ما ایران و استنمار نهایت بی رحمانه و شدید کارگران، دهقانان و سایر اقشار آن کشور بنفع امپریالیزم عمل کرده اند) می باشند؛ خود این اثر ارزشمند و رهگشا را جنساً دستیاب نموده آنرا مورد مطالعه قرار دهند.

در پایان با گفتن " یاران زنده صحبت باقی" ، از خوانندگان گرامی که نگاشته ام را مطالعه نمودند ، ابراز امتنان بی پایان نموده ، توجه شانرا به کلمات و جملاتی نیرو آفرین و رهگشا از **نماد مبارزه و مقاومت ایران اشرف دهقانی** درذیل جلب می نمایم :

"... انسان ها قادر به ساختن آن ، به ساختن دنیای زیبای کمونیستی به دست خود هستند ، اما به شرط آنکه امروز قاطعانه برای نابودی جوامع طبقاتی کنونی ، برای نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه خویش مبارزه کنند؛ و بکوشند در هر جایی که هستند و به هر گونه ای که امکان پذیر است بر علیه طبقات استثمارگر و همچنین بر علیه فرهنگ و ایدئولوژی ای که آنها مروج و مبلغش می باشند مبارزه کنند ؛ بر علیه هر چه ارتجاعی است مبارزه کنند ، مبارزه و مبارزه و مبارزه ؛ تنها راه برای ساختن ایده آل انسانی است " ☆☆☆☆☆

توضیحات

[۱]- مسعود در اصل پیشنهاد رفتن به پنجشیر را بنا به دستور G.R.U. به نجیب الله می رساند. به واقع امر این پیشنهاد آخرین چانسی بود، برای زنده ماندن نجیب (البته به صفت مشاور؛ ولی به طور نظربند در جوار مسعود)؛ زیرا که روسها از تماس وی (وعده ی همکاری نجیب) با غرب ، اطلاع یافته بودند، که پیش شرط و پیش پرداخت این همکاری، همانا سپردن لست اسامی شبکه های خاد خارجی به نماینده غرب (قبل از خروجش از دفتر ملل متحد) در کابل بوده است. رد این پیشنهاد و توقف نجیب به همین منظور در اداره "ملل متحد" و انتقالش ذریعه ی آن اداره به خارج از کشور؛ روسیه را بر آن داشت، تا این «دسک» مملو از اسرار نهایت مهم و مخوف K.G.B. را ؛ (مانند یعقوبی وزیرخدمات امنیت دولتی - خاد) از میان بردارد. چنانچه ملاحظه شد، که روسیه توسط چند تن اجنت خلقی اش - که مانند سایر خلقی ها از مدتها پیش در باند طالبان نفوذ کرده بودند - وی را به طور فجیع به قتل رسانیدند.

[*] - شعر پیشواز را شاعر مبارز ایران م . آزر م تقریباً چهار دهه پیش بخاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد ۱۳۴۹ در تهران سروده است.
اولین نمایش مطبوعاتی که در سال ۱۳۵۰ انجام شد به پرویز نیکخواه تعلق داشت. نیکخواه که در آن زمان ۶ سال از ۱۰ سال محکومیت خویش را " به جرم هوا داری از جنگ چریکی و ارتباط با بیگانه (کشور چین) " می گذراند به طرزی صریح و بی پرده از شاه خاین و رژیم جنایتکارش دفاع کرد. در سال ۱۳۵۲ (ب) فرد نامدار ادبی به نقد از مارکسیسم و مبارزه مسلحانه پرداخت و....

پیشواز

از شهر بند فاجعه می آید
آنک فجیع ، زشت ، تماشائی
آلوده جان فاجعه ء سودا .
یاران من ! مشورید !
اورا امان دهید ، تماشائی ست !
از شهر بند فاجعه می آید
مردی که پشتواره ایمانش را
در منزل دو راهی سودا و استقامت
از شانهء تحمل هشته
وینک چون سائلان سمج
در کوچه های باور مردم ، می گردد
_ باشکلکی به چهره ز توجیه

بر بویه گشایش یک در
 بر بویه پذیرش یک آشنا ،
 مگر مشتی که ،
 پتک خویشنتش باید
 بر خانه های اعتماد مردم می کوبد
 غافل که هیچ دری دیگر
 درگاه بوس را پذیره نخواهد بود

یاران من ! مشورید !
 او را امان دهید ، تماشائی ست !
 بیهوده پرسه می زند این سائل
 این سمج
 در کوچه های باور مردم ،
 _ دیری ست _
 در ها به هر زحیر عبث ، بسته است
 در کوچه های باور مردم
 بیداری ، اعتماد به دشمن را ،
 بر دار بست تجربه ، مصلوب کرده است
 در کوچه های باور مردم ،
 خونهای تازه شهدا
 خورشید های روشن برهانند

او را امان دهید ! یاران من !
 چقدر تماشائی ست !
 مردی که در محله شهدا
 دژخیم را فرشته بخواند ...
 ای سامری !
 تنهائی عظیم ،
 عذابت بس !
 در هیچ آستان اجابت
 با سائل زحیر تو رحمت نیست
 ای ، در درون خویشتن خویش ، در بدر
 جز مرگ ، هیچکسی ،
 پاسخت نخواهد گفت .

☆☆☆

م. آرم - تهران مرداد ۱۳۴۹